

ستون اول

گشت های نظامی، تجاری ترامپ

امپریالیسم آمریکا در رقابتی سخت و نفس گیر با دیگر سرمایه داران جهانی در تلاش برای بازسازی دولت خویش به رهبری سوداگر-پوپولیستی به نام ترامپ با جلوه‌ای دیگر، اما به همان هدف فرمانروایی اقتصادی، سیاسی و نظامی خویش بر جهان، سرعت بیشتری داده است. ترامپ با تجربه اندوزی در تجارت، مالکیت هتل‌ها، کازینوها، زمین‌های گلف، محله «ریورساید ساوت» منهن و ساختمان‌ها و ... همراه با «رکس تیلسون»، وزیر امور خارجه اش که از سهام داران و مدیر پیشین شرکت عظیم نفتی «اگزون موبیل» و دارای مناسبات نفتی با ایران و روسیه و عربستان بود، بی سابقه ترین فروش سلاح و قرارداد تجاری آمریکا را به پیش برد. گشت نظامی-تجاری ترامپ و همراهان (۳۰ اردیبهشت / ۲۰ مه) در یک محور نمادین جهان اسلامی-یهودیت و مسیحیت، سودایی جز برتری در رقابت های جهان سوز سرمایه نبود. تولید کنندگان، دلان و معامله گران سلاح های کشتار جمعی، با تیم ترامپ، از عربستان سعودی، از اسرائیل، منطقه خودمختار فلسطینیان و واتیکان، دیدار کردند تا در یک گشت سمبلیک، دین های سیاسی را به صورت جهانی در سرمایه جهانی به پشتیبانی های بیشتری هماهنگ سازند. قرار داد ۱۱۰ میلیارد دلاری فروش سلاح و ۳۸۰ میلیارد دلاری دیگر قرارداد های اقتصادی نیز برای ۱۰ سال آینده به امضا رسید. این قرارداد نزدیک به ۵۰۰ میلیارد دلاری تسلیحاتی-تجاری، تنها گوشه ای از دستاورد امپریالیسم آمریکا بود. در نبود ارتش و نیرویی در عربستان که قادر به اداره چند نفربر باشند، آموزش ها، بودجه های کارشناسی و مستشاران نظامی و سیاسی آمریکا، و لجستیک و نگهداری سلاح ها، رقم این داد و ستد ویرانگر را به دو برابر می رساند. این سلاح

انتخابات در حکومت جلادان و شیادان



پیامدهای انتخابات فرانسه



فراز و فرودهای برهه‌ای از جنبش کارگری در ایران با یوسف افتخاری

هدیه روحانی به طبقه سرمایه دار

سبز رهبران آمریکا، ترامپ و همراهان، مقاومت و اعتراض جهانی را در برابر خود یافتند و بناچار، رهبران اسرائیل را به نامناسب بودن شرایط تا شرایط دلخواه هشدار دادند.

دیدار روز ۲۴ ماه مه با پاپ فرانسیس، رهبر کاتولیک‌های جهان در واتیکان، همتای عوامفریب ترامپ، پشت درهای بسته تنها نیم ساعت به درازا کشید. فروشنده و دلال ۱۱۰ میلیارد سلاح به عربستان که از میهمانی جلادانی همانند



ناتان یاهو می آمد، در این دیدار از دست پاپ فرانسیس، نسخه‌ای از پیام او به مناسبت «روز صلح جهانی» هدیه گرفت. در این پیام، پاپ پیشنهادهایی «برای برقراری صلح در جهان» مطرح کرده است. ترامپ نیز پنج کتاب درباره زندگی مارتین لوترکینگ، رهبر خیزش مدافع «حقوق بشر» که به دست نژاد پرستان ترور شد به پاپ بخشید تا بخواند و پشت دخمه های واتیکان به خواب خوش فرو رود. دیدار بعدی هیات سلاح و مرگ، در بروکسل با سران ناتو پیرامون سهم پرداخت هر عضو شرکت کننده در این ائتلاف نظامی سرمایه جهانی با چانه زنی بی سرانجام سپری شد. آمریکا از دیگر کشورهای عضو ناتو به دلیل سرباز زدن از میزان پرداخت بودجه دفاعی برابر با ۲ درصد تولید ناخالص ملی کشورها سخن گفت و از اینکه ناتو باید یکپارچه در عملیات ضد داعش و دیگر عملیات به تعهدات و وظایف خود عمل کنند. این ناهماهنگی از عمق بحران و اختلاف در ناتو و از شدت رقابت ها و تناقض های جهان سرمایه داری نشانه دارد.

سرانجام نشست نهایی و مهم این دوره گردی، دیدار سران ۷ کشور کانونی سرمایه داری موسوم به "جی هفت" بود. در این دیدار برخلاف تعهدات پیشین آمریکا در برهه کارگزاری بارمک اوپاما بر کاهش گازهای گلخانه ای و همکاری برای پیشگیری از تخریب زیست بوم جهان، ترامپیست ها نه تنها حاضر به گفتگو نشدند، زیرا تخریب زیست بوم جهان را به سود سرمایه ارزیابی نموده و پاسخ آمریکا را به هفته های آینده واگذار کردند. ترامپ در تبلیغات پیشا ریاست جمهوری خود از خروج آمریکا از پیمان پاریس (زیست بومی) سخن رانده و حتی در دوران انتخابات، پدیده گرمایش زمین را "ساختگی" خوانده بود. این بیان ها، اما پوشش ماجرا بود، سران

هستند. به ویژه با پایان بابی جنگ موصل، فصل دیگری از پروژه جنگ نیابتی و میلیتاریسم در منطقه شاید که در عراق و کردستان گشوده می شود. حکومت اسلامی ایران با تحریک نیروهایی شیعی و بسیج شده در یمن و بحرین و عربستان و عراق و لبنان و سوریه خواهان اخلال و ناتوان سازی حاکمیت عربستان و سلطه بر منطقه و به بیان حسن روحانی نه «هلال شیعی»، بلکه «بدر کامل شیعی»، یعنی سلطه شیعی یا حاکمیت اسلامی خویش در خاورمیانه است. در این میانه، این سیاست تروریستی و سلطه گرایانه و بحران سازی حکومت اسلامی در ایران، بهانه میلیتاریسمی می شود که در یک داد ستد بین دو قدرت، در گام نخست به ۵۰۰ میلیارد دلار نزدیک می شود. این سفر، اما همزمان است با گزینش رئیس قوه مجریه در ایران که با حضور ترامپ و همراهان و فروش سلاح به عربستان، تور تبلیغات خطر جنگ و عوامفریبی های روحانی و شرکا را شدت بخشید. خامنه ای برای پیروان خویش، با چند روز تاخیر، به توهین و بددهنی همیشگی، سران عربستان را به تهدید و دشنام گرفت و آنان را احمق خواند و گفت: «احمق ها خیال می کنند با دادن پول و کمک کردن می توانند صمیمیت دشمنان اسلام را جلب کنند، مثل گاو شیرده شیرشان را می دوشند و وقتی شیری نداشت ذبح شان می کنند».

در پی این فروش کهکشانی سلاح بود که ترامپ و همراهان همانند دزدان دریایی، به تل آویو رهسپار شدند تا در آنجا نیز تور جنگ و فروش سلاح را برافروزند. رهبران شبه فاشیست اسرائیل در آستانه این سفر با تمامی تلاش انتقال پایتخت از تل آویو به اورشلیم اشغالی را ساز کرده و کوشیدند تا در این فرصت، جهانیان را در یک اقدام «دو فاکتو» بی قرار دهند. به این بیان که درعمل، اورشلیم را پایتخت اسرائیل اعلام کنند. علیرغم چراغ

ها اگر بدون مصرف در انبارها بمانند با توجه به سرعت سرسام آور رشد فن گرایی، به زودی فرسوده می شوند، مگر آنکه کاربرد منطقه ای بیابند. ترامپ سرمست از این ماموریت، در «تویت» خود در بازگشت به آمریکا نوشت: «ما صدها میلیارد دلار از خاورمیانه به ایالات متحده بازمی گردانیم!» خزانه های سرشار از شمش طلا و دلار برآمده از بهره کشی از نیروی کار، سرمایه های انباشته شده در شرکت نفتی آرامکوی سعودی، «سابک» و مجتمع های «ینبع» و «الجبل» و... آماده واگذاری و فروش هستند.

این سود مافوق از سفره و گلولی نیروهای کار در عربستان، باید پاسخگوی بحران سرمایه جهانی به ویژه سیاست میلیتاریستی امپریالیسم آمریکا باشد. این پرداخت از سوی عربستان در ازای خرید پشتیبانی آمریکا از الیگارش حاکم بر شبه جزیره عربستان است. این قرارداد اسارت بار و جنگ افروز برای برون رفت عربستان از بن بست یمن، و تهدید باب المندب، این راه دریایی حیاتی عربستان و تهدید اشغال مکه و پایان بابی «خادم الحرمین» بودن سران عربستان که حکومت اسلامی ایران از زبان خمینی تا اکنون «سلفی» و دشمن اصلی اشان خوانده می شوند، گزینه ای است با بهایی گزاف که برای سلطه ی سلاطین سعودی بر منطقه صورت می گیرد. در همین پیوند است که یکی از شاهزادگان سعودی اعلام کرد: «ما می خواهیم که ابرقدرت شویم».

در این سفر، نشست مشترک آمریکا و عربستان سعودی، سپس حضور در کنفرانس کشورهای عربی خلیج فارس و سرانجام نشست مشترک با سران کشورهای عربی-اسلامی از جمله نشست ها و اهمیت این سفر و مدیریت طرح هایی است که همان پروژه تغییر نقشه خاور میانه جدید و همان سیاست نظم نوین جهانی را رقم می زند. روز یکشنبه (۳۱ اردیبهشت / ۲۱ مه) ترامپ در کنفرانس کشورهای عربی خلیج فارس در برابر بیش از ۵۰ رئیس جمهور و امیر و سلطان و وزیر هدف خود را «همکاری های امنیتی خود را به ویژه در برابر حکومت ایران» که دشمن شماره یک عربستان سعودی خوانده می شود، اعلام کرد.

«رکس تیلرسون» وزیر امور خارجه آمریکا، مدیر پیشین شرکت عظیم نفتی اگزون موبیل، از جمله طرف های این قرار دادها بود. سلطان و امیران نشسته بر چاه های نفت، در جستجوی سپر حمایتی از روسیه گرفته تا چین و اینک آمریکا، خواهان تغییر موازنه نیرو به سود خویش تا رسیدن به حد ژاندارمی منطقه

عباس منصوران

انتخابات در حکومت جلادان و شیادان

سیاسی چیست جز جاری ساختن احکام الهی در جامعه‌ی طبقاتی به سود مناسبات اقتصادی حاکم و برای تداوم، محافظت و بقاء مناسبات تولیدی ضد انسانی جاری در جامعه! این حکومت، کارگزاران خویش را نه با رای حکومت شوندگان، بلکه به نام الله و خودکامگی واراده‌ی نمایندگان انگل الله و مذهب‌اش انتصاب می‌کند تا حاکمیت اقتصادی را پاس‌دارد، و پاسدار حاکمیت طبقه اقتصادی باشد، تا فرمان براند، با فرمانی به نام حکم حکومتی از جانب ولی فقیه، که بنا به کتاب «این ولایت فقیه» تقریرشده‌ی خمینی در دهه ۱۳۴۰، از همان بهمن ماه ۱۳۵۷ جاری شد و با سرنگونی سلطنت، جایگزین شد.

مدیریت و ابزار اداری تناقض‌ها

با این همه، حکومتگران اسلامی، که از همان آغاز با این تناقض دست به گریبان شدند، با مدیریت و کنترل این تناقض به بقاء حکومت طبقاتی و مذهبی خویش با پارویی بر دریای خون کامیاب شده‌اند. حکومتگران اسلامی، در این جامعه، نه یک دست و همخوان و هم‌نوا، بلکه بنا به قانون جنگل، در رقابتی نفس‌گیر درون طبقاتی و برون طبقاتی همواره در سوخت و ساز بوده‌اند. این باندها، همانند همه‌ی قدرت‌های سیاسی سرمایه، در بازار رقابت اقتصادی و سیاسی، برای برقراری هژمونی خویش بر دستگاه سیاسی و ابزار حکومتی سرمایه، پیوسته از همان آغاز تا کنون، درون باندهای خویش، در ستیزی خصمانه و خونین در گیر بوده‌اند.

کارنامه‌ی باندهای حکومتی، از خمینی تا خامنه‌ای، از استفاده یکبار مصرف و حذف ملی مذهبی‌ها به رهبری مهدی بازرگان و یزدی‌های و خط امامی‌ها به رهبری میر حسین موسوی تا به زندان خانگی نشانیدن وی و همسرش زهرا رهنورد، و کربوبی از بنی صدر، تا حکم قتل وی، تا رفسنجانی و سر به زیر آب بردن وی، تا خاتمی و احمدی نژاد و روحانی، همه نماینده‌های مستند، از کارگردانی یک درام تراژیک به شمار می‌آیند. غمناکه‌ای از روزگار یک جامعه، که ۳۸ سال مدام، نه تنها تماشاگر که بازیگر و سیاهی لشکرهای درام بردگی خویش بوده‌اند. ایستادگی آری، هزینه و پرداختی گزاف از همان سال ۵۷ تا کنون، دهه‌ی ۶۰ با دهها هزار جان‌باخته و کشتار افزون بر ۵۰۰۰ هزار زندانیان

انتخابات در حکومت اسلامی، تناقض حکومت اسلامی است. ناهمخوانی احکام الهی با اراده‌ی آزاد و عقل و آگاهی انسان، تناقض حل‌ناشدنی حکومت دینی است. انتخابات در این ایدئولوژی، تناقضی است بین حکومتی که خود را نماینده‌ی خدا می‌شمارد با جامعه و مناسبات حاکم، حتا در ایران. حکومتی که برای فرمانروایی، در برابر جامعه با خونین‌ترین و حکومت اسلامی‌ترین (داعشی‌ترین) شیوه، قدرت گرفته است و مناسباتی که با تمامی روناها بخشی از مناسبات جهانی سرمایه می‌باشد، در تناقض است. حکومتی که در همان روزهای بهمن ماه ۵۷ در ایران از سوی خمینی اعلام شد «حکومت اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم» بود، به خلافت خدا و به حکمرانی نشست، و یک ضدجمهوری بود. جمهور، به بیان بورژوازی آن، با خوانش دمکراسی سرمایه‌داران، از دستکاری اراده و رای توده‌های اهالی بر می‌آید و حکومت ولایت فقیه نه با رای همان توده‌های بی‌گزینه و بی‌برنامه و بی‌پیشاهنگ انقلابی، برخاسته در قیام بهمن ۵۷ بل که به اراده و گزینه سرمایه جهانی در گوادولوپ، در نشست سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، و با ارزیابی و دخالت سازمان جاسوسی و سیاست دولت وقت ا. م. آمریکایی به رهبری کارتر برشانه‌های مردم نشانیده شد. خود اسلام به‌سان یک ایدئولوژی، نه یک بینش و باور انتخابی، بلکه به حکم قرآن که کلام و قانون فرازمینی می‌نامندش، یک اعتقاد اجباری است با تمامی قوانین و احکام ضد انسانی آن. در سرزمینی که سرنوشت مردمان و زیست و بوم آن، از بدو زاده شدن تا به مرگ، از خوردن تا به توالی رفتن، پوشیدن، دیدن، شنیدن، چشیدن و هر حس دیگر و احساسی و آنچه در نهان‌خانه ذهن دارند، بنا به حکم حکومتی فرمان داده می‌شود و سرپیچی از آن «محاربه با خدا» خوانده می‌شود، سخن گفتن از رای و انتخابات، توهینی است به شعور هر انسان و ننگی است بر پیشانی تاریخ، تاریخی که جز مبارزه طبقاتی مفهومی دیگر ندارد. حکومت اسلامی یک فرمان الهی است، حکومتی است که سیاست‌های دینی را با زبان شمشیر و غارت و غنیمت و بردگی، همانگونه که خلفا و جانشینان محمد تا خمینی و داعش و خامنه‌ای جاری ساختند، باید جاری سازد. سیاست دینی چیست جز پیشبرد امور و وظایف و اهداف قدرت سیاسی طبقاتی در جامعه! سیاست دینی اسلام، یا اسلام

→ آمریکا با جدا شدن انگلستان از اتحادیه اروپا، در رقابت گرگ‌ها در متلاشی کردن این اتحادیه بلوک اروپایی سرمایه، تلاش می‌ورزند. آلمان به سان درنده‌ترین و نیرومندترین کانون سرمایه داری در اروپا، رقابت و حضور توسعه طلبانه آمریکا در اروپا و میدان‌های مورد رقابت را بر نمی‌تابد. اینک بازارهای جهانی به کمک میلیتاریسم و جنگ نیابتی، رقابت اقتصادی و جنگ ارزها در اروپا و آسیا و آفریقا میدان‌های خونینی هستند که درنده خویان به سوی آنها چنگ گشوده‌اند. آمریکا خواهان متلاشی ساختن اتحادیه اروپا و کم توان سازی یورو، و واپس نشاندن اقتصاد آلمان و فرانسه است. ترامپسیم حتی با این هدف، به تاکتیک‌های موردی سازش با پوتین و بلوک روس پرداخته و می‌پردازد. ترامپسیم در فرانسه و انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی، متحدین خود را در میان پوپولیست‌هایی مانند خانم لوپین می‌جویند. آنگلا مرکل، رهبر آلمان، بر آن است که پس از انتخاب دونالد ترامپ در آمریکا و رای به خروج از اتحادیه اروپا در بریتانیا، اروپا دیگر نمی‌تواند روی واشنگتن و لندن "به طور کامل" حساب کند. و اعلام کرد که اروپا اکنون باید "خود برای سرنوشت خویش تلاش" ورزد. مرکل، تنها یک روز پس از نشست سران هفت قدرت اقتصاد جهان (جی ۷) هنگام ترک نشست، این سخنان را بیان کرد. وی، روز یکشنبه (۲۸ مه - هفتم خرداد) در مونیخ و در جریان یک میتینگ انتخاباتی بار دیگر اعلام کرد: «آن دوران که ما می‌توانستیم به طور کامل روی دیگران حساب کنیم، رو به زوال است. من این واقعیت را طی چند روز گذشته دریافتم».

مروری بر این سوداگری‌ها و نشست‌ها، نمایانگر بحران اقتصادی، رقابت‌های خونین، بحران هژمونی در دنیای سرمایه داری، تشنج و سلطه سرمایه مالی و میلیتاریستی در مناسبات سرمایه داری، رویکرد سرمایه داری به پوپولیسم و جنگ افروزی و ویرانگری و انباشت و تقسیم چندباره و ترسیم دیگر باره‌ی جهان و نشاندهنده تناقض‌های درمان‌ناپذیر سرمایه داری است.

جهان امروز

سیاسی در تابستان ۶۷ و خیزش و مقاومت مناطقی مانند کردستان که از همان آغاز کلیت نظام باندهای حکومتی را نه بزرگ گفت و خیزش‌هایی که در شرایط ویژه امکان فوران یافتند، اما باندهای حاکم، هر لحظه با بحران آفرینی با ایجاد شرایط «عاشورا» و با مدیریت بحران، این ستون را به آن ستون پیوند زدند و ماندگاری بر قدرت و انباشت و دارایی فاسد را دامن زدند. این بقاء بدون شک، با دو عنصر اساسی نیرو می‌گرفت و امکان پذیر می‌شد: نیروی مادی درونی، بورژوازی به قدرت رسیده و «طبقه متوسط» یا لایه‌هایی که بینابین بورژوازی حاکم و طبقه کارگر، در نوسان بوده و در هراس از ریزش و ورشکستگی و فروافتادن به گرداب فلاکت و بیکاری، به وعده‌های باندهای حکومتی امید بسته‌اند. روزی به وعده‌های پوپولیستی به غایت ضدانسانی در قبرستان بهشت زهرا خمینی دل می‌بندد تا این دنیايش «آباد شود» و «هم آن دنیايش»، روز دیگر به «سردار سازندگی» سر می‌سپارد تا «اکبر» که خویش را کمتر از شاه عباس نمی‌پنداشت، برایش توسعه‌ی اقتصادی طراحی کند، روزی به مسئول تبلیغات جنگ رژیم، از خویش بی‌خویش می‌شود تا همراه با «توسعه‌ی اقتصادی» خاتمی که ختم روزگار فریبکاران است، «توسعه سیاسی» از زیر عبا بیرون آورد، و نوبت را به شاگرد جلال دلقکی می‌سپارد تا با «هاله نور»، چاه جمکران که در کاریزهای کهنه آن امام زمان‌شاه در آمد و شد است و مشورت با «امام زمان‌شان» که همیشه در کاخ ریاست جمهوری اش بی آنکه دیده شود، در غیبت روی یک صندلی خالی نشسته بود تا امور امت را امامت کند! و جای را به سرهنگ دکتر حسن فریدون (روحانی) سپرد تا با کلید تدبیری در دست به تدبیر حکومت سرمایه‌مدیر اجرایی باشد و به باند خویش امید دهد که «برجام» کلید گشایشی است برای فراخواندن سرمایه‌داران از غرب، به رگهای چربی و آهک گرفته سرمایه‌ی جهانی در بحران، خونی روان سازند و خود از قطرات آن، نوله‌ای به دهان گیرند.

عنصر بیرونی این بقاء، پشتیبانی سرمایه جهانی در کلیت خود بود. چه نظام و کارگزارانی همسان حکومت اسلامی حاکم در ایران، می‌توانست به سود سرمایه جهانی در این بحران سنگین وبی سابقه سرمایه، این چنین نقش حیاتی داشته باشد، از جنگ افزوزی گرفته تا بحران سیاسی آفرینی و ایجاد زمینه برای نجات اقتصاد سیاسی با راه کار جنگ و اسلام! با این دو پشتوانه مادی بود که باندها از پشتیبانی مادی عنصر داخلی و بیرونی و



بلوک‌های جهانی سرمایه، مشروعیت یافتند. در نبود آلت‌رناتیو آگاه و سازمان‌یافته کارگری، برای برهم زدن تمامی بساط این مناسبات و سیاست‌ها، بدون شک واقعیت تلخی جز تداوم وضع موجود نیست.

انتخابات این دوره انتصاب رئیس اجرایی حکومت اسلامی، در یکی از بحرانی‌ترین و تعیین کننده ترین شرایط حیات ننگین این نظام انجام می‌گیرد. در این شرایط، ستیز جناح‌ها به اوج رسیده و این درگیری گروگوار حکومتیان، همان پاشنه‌ی آشیل حکومت اسلامی سرمایه در ایران است.

در جهان امروز شماره ۳۶۷ نیمه دوم بهمن ماه ۱۳۹۵، در نوشتاری زیر نام «ستیز باندها در پیشامرگ خامنه‌ای» از تشدید ستیز باندها نوشتیم: «کانون اصلی این ستیزها، نشستن در جایگاه ولی فقیه و چنگ افکنی بر بالاترین قدرت سیاسی و در جانشینی خامنه‌ای نهفته است. قرار است خامنه‌ای به حکم طبیعت و چنگال سرطان پروستات ریشه دوانیده در جسم و جان‌اش بمیرد و در مرقد امام خویش و جوف اکبر رفسنجانی بهرمانی، زیر خروارها خاک به اعماق سپرده شود. تا آن روز، این مناسبات، هنوز به ولی فقیه نیاز دارد، زیرا که نظام حکومتی سرمایه در پی سرنگونی سلطنت، با میخ ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران برپا گردید و هنوز این پایه‌ی هرم روحانیت، برای حفظ سیستم و باندهای تبه‌کار، ضرورتی حیاتی دارد.»

ضرورت انتخابات کارگزاران

اینک، درام واره‌ای دیگر از پرده‌های پیشین، که یکی تکامل و آیتی از ورسپون‌های پیشین بود، ساز شده است تا همانند وصله‌ای بروصله‌های کهنه‌ی حکومتی براین ردای پرفریب و نیرنگ اسلامی سرمایه بالاپوش شود. ریاست این جمهوری که حتا به وجود صد درصد آراء «امت» با یک تی‌پای ولی فقیه نفی تا زیرپایه‌های برج ایفل پرتاب می‌شود، جز عامل اجرایی سرمایه چه نامی دارد! و جز سازش باندها و جز فرمان‌پذیر بیت رهبری، و

جز «تدارکاتچی» باندهای ولایتی چه نقشی می‌تواند داشته باشد! و چرا انتخابات، و چرا تنور گرم آن! پاسخ آشکار است، برای فریب، برای نشان دادن مشروعیت، برای نشان دادن رضایت تن سپاران به بردگی خویش، برای برخورداری از رای داوطلبانه استبداد طلبان، حاکمیت استبداد مضاعف حکومتی و طبقاتی، برای جلب اطمینان سرمایه جهانی به امنیت در غارتگری و جز دریافت گواهی سلطه بر جامعه. سرمایه باید به حاکمیت و بقاء امنیت یابد و این مشروعیت را به رسمیت بشناسد.

بحران حکومتی، سیاسی و اقتصادی در ایران، بیش از پیش شدت یافته است. اعتراضات و نارضایتی سراسری، هرآینه، مجال فوران می‌جوید، فلاکت و بیدادگری‌های حکومت دینی و سرمایه، از کارگران و زحمتکش‌ان نفس گرفته است. ولی فقیه در حال مرگ است، باندها به جان هم افتاده‌اند، ماشین جنگ نیابتی سرمایه در گل مانده است. از زمین و زیر زمین و آسمان، دارایی و انباشت سرمایه فرومی‌ریزد، بازار سرقت و حراجی به گستره‌ی خاور میانه در میان است، روسیه در رهبری اروآسیا و چین از سویی و غرب سرمایه و آمریکای شمالی در سوی دیگر بلوک‌های جهانی سرمایه، به باندهای نزدیک به خویش راه کار دارند. در این شرایط است که تناقض انتخابات با راه کار حکومتی کارسازی می‌شود.

حسن روحانی، همانند دیگر کارگزاران این نظام، در جلسه‌ای با مجریان برگزاری انتخابات ۹۶ در ۷ اسفند ماه ۹۵ به این خطر هشدار داده بود:

"اگر ۱۰ برابر این ما نیروی امنیتی و نظامی درست کنیم و سلاحمان صد برابر شود خدای ناکرده در میان مردم ما شکاف و اختلاف بین اقوام و مذاهب باشد، شکاف‌ها تشدید و اعتمادها از بین برود امنیت هم نخواهد بود." با مرگ رفسنجانی، موتور جبهه پروغرب و بخش خصوصی سرمایه، در برابر باند سپاه و امنیتی‌ها- خط دو- برخورد از روسیه پوتینی ناتوان شد. پدرخوانده‌ی جناح باند «خط سه» یا بخش اصلی مصلحت طلب (پراگماتیست) سرمایه و امید «طبقه متوسط» یا به بیان درست‌تر لایه‌های میانی و بالایی خرده بورژوازی با سر به زیر آب رفتن، با کلید چوبین، بر این خیل در ابهام برهوت نه تنها دری نگشود، بل‌که دریچه‌های امید و تدبیر طبقاتی هم بست. و افزون بر آن، میدان مانور خامنه‌ای و دولت بیت رهبری -خط یک- در بازی میانه میدان باند سپاه و امنیتی‌ها و «خط سه‌ای»‌ها نیز تنگتر شد.

توافق برای آمدن سید ابراهیم رئیسی، که موجودی است بین حجه‌الاسلام و

آیت‌الله، نتیجه سازش بین خط یک و خط دو حکومت اسلامی است.



رئیس، جلادی برای تمامی عمر

امروزه کمتر کسی است که رئیس السادات رئیسی را نشناسد. او داماد آیت‌الله علم الهدی نماینده رهبری، امام جمعه مشهد و همپالکی خامنه‌ای است. رئیسی اینک به جای آیت‌الله واعظ طبسی که دیگر سر به فرمان خامنه‌ای نمی‌سپرد، امپراتور پیشین خراسان در فرمانروایی یکی از بزرگترین کارتل‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی و مذهبی جهان نشسته است. گوشه‌ای از دارایی‌های این کارتل از جمله، ۱۱۰ برج مالی مانند «جهان مال»، «مشهد مال»، «پاژ مال» که برخی تا ۵۰ طبقه و ۱۵۰ متر بلند دارند و هر یک شهرکی اقتصادی به شمار می‌آیند می‌باشند. ابراهیم رئیسی، زاده‌ی نوغان مشهد، در سال ۱۳۳۹ و از دست پروردگان مدرسه حقانی، دست پروده‌ی آیت‌الله نوری همدانی، از سران اصول‌گرایان است. در سن ۲۰ سالگی، در سال ۵۸، فرماندهی کشتار کارگران انقلابی و فعالین سوسیالیست را در مسجد سلیمان یعنی نخستین میدان چاه نفت ایران به پیش می‌برد. باحکم دادستان کل انقلاب اسلامی، آیت‌الله قدوسی معدوم، دادستان کل کرج می‌شود تا در بیدادگاه‌های حکومت اسلامی آن شهرستان، به کشتار فرمان دهد. پس از پیشبرد جنایت، با حفظ سمت به عنوان دادستان همدان، فرمان یافت و همزمان در دو شهر کرج و همدان با بیش از ۳۰۰ کیلومتر فاصله در آمد و شد بود تا به کشتار پردازد. سال ۶۴ جانشین دادستان انقلاب تهران شد تا دوره‌ی سه ساله‌ی کاروزی ارشد برای کشتار سال ۱۳۶۷ در زندان‌ها را همراه با دیگر اعضای هیئت مرگ، مرتضی اشراقی (قاضی زندان اوین)، حسینعلی نیری (دادستان تهران)، و مصطفی پورمحمدی (نماینده وزارت اطلاعات) کشتار دستکم ۵۰۰۰ زندانی سیاسی را رقم زند و مورد توجه ویژه خون‌آشامترین موجود قرن، «امام خمینی (ره) قرار» گیرد. نامزد جانشینی خمینی، آیت‌الله منتظری در تابستان ۶۷ در دیدار اعتراضی با هیئت مرگ از جمله روی به رئیسی در اوج

کشتارها، این جنایت را جنایتی خواند که تاریخ به آن به‌عنوان بزرگترین جنایت تاریخ نام خواهد برد. در این سال‌ها از جمله در لرستان، کرمانشاه و سمنان برای کشتارهای گروهی، مسئولیت مستقیم مأموریت می‌یابد و در پی کشتار هزاران نفره در زندان‌ها، از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ به مدت پنج سال مسئولیت دادستانی تهران را به عهده می‌گیرد و از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۳ به مدت ده سال به ریاست سازمان بازرسی کل ایران نشانیده می‌شود و به حکم دوباره خامنه‌ای از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۳، به مدت ۱۰ سال معاون اول قوه قضائیه می‌شود و در همان حال از سال ۱۳۹۱ تا اکنون (۱۳۹۶) به حکم خامنه‌ای وظیفه می‌یابد تا به‌عنوان دادستان کل و ویژه روحانیت به برکناری، حذف و دفع و بازداشت روحانیون مخالف و رقبای حکومتی پردازد و از سال ۱۳۹۳ تا سال ۱۳۹۵ نیز دادستان کل کشور می‌شود. در پی مرگ آیت‌الله واعظ طبسی، «سلطان خراسان»، به جای وی به‌عنوان «تولیت آستان قدس رضوی» نشانیده می‌شود تا به همدستی علم الهدی، پدر زن خویش سهم میلیاردها دلار بیت رهبری را تضمین کند.

یک داعشی «اصلاح»

فرماندهی این جنایت‌ها مگر مناسبات و نظامی نیست که رئیسی‌ها فرماندهی و کارگزاری آن را به عهده دارند! مگر خمینی و خامنه‌ای شخصاً و مستقیماً دستشان به خونی‌آغشته بود و هست؟! آنانی که به پرونده خونین رئیسی اشاره می‌کنند و او را به این سبب بایسته‌ی رهبری دولت اسلامی نمی‌شمارند و به افشای وی می‌پردازند، در واقع ماهیت حکومت اسلامی را وارونه جلوه می‌دهند. اینان با چنین وانمایی، سپردن ریاست اجرایی حکومت اسلامی به دست عناصری در شمار حسن روحانی و یا کسانی که با داشتن نقش فرماندهی، اما نقش علنی و آشکار سرجلاد را ندارند روا می‌دارند. حسن روحانی دستکم ۲۳ سال در رهبری شورای امنیت حکومت اسلامی نشسته بود و ۴ سال مدام در پست رئیس جمهوری، بیش از دوران احمدی نژاد، پرونده کشتار دارد، و فلاکت و سرقت و فساد آفریده است. پرونده رئیسی، از منظر جنایت علیه بشریت، امتیاز و «مزیت» یا گواهی برتری او برای ریاست دولت اسلامی را نشان می‌دهد.

رئیس، اما کاندیدای خامنه‌ای، کاندیدای سازش خط ۱ و خط ۲ حکومت اسلامی است، زیرا که انتخابات ریاست جمهوری در این برهه، عایق

بندی پیش از مرگ خامنه‌ای و بحران رهبری وی را رقم می‌زند. با مرگ خامنه‌ای، یکی از سه عضو «شورای موقت رهبری» باید رئیس جمهور باشد. از این روی، حضور عنصری سرسپرده مانند رئیسی، در پست ریاست دولت فساد، بیش و پیش از همه برای امپراتوری مالی بیت رهبری حیاتی است، و از این منظر، حسن روحانی نمی‌تواند عنصر مورد توافق دو خط ۱ و ۲ باشد. رئیسی، کاندیدایی است مطلوب خامنه‌ای و «اصول‌گرایان» اسلامی. او در حالی به میان رانده می‌شود که در بحران رهبری، حسن روحانی هنوز مهره‌ی «تدبیر و امید» خط ۳، و امید و نماینده سیاسی نولیبرالیسم و غرب و خودفریبی لایه‌های بالایی و متوسطه خرده بورژوازی و فریب خوردگان. رئیسی در برابر، از پشتیبانی کرملین و دوگین و الیگارشی حاکم در روسیه برخوردار است. رئیسی کارزار ستیز رهبری پس از مرگ خامنه‌ای را با ورود به کارزار انتخاباتی ریاست دولت اسلامی سرمایه با یک بیانیه به میدان آمد تا با فریب «حل فساد، و پاسخگویی به انتظارات مردم» به فریبکاری همانند احمدی نژاد بپیوندد. یعنی که تا کنون همه فساد بوده و پاسخ ندادن به انتظارات مردم.

این آدمکش، همانند سلف خویش، رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد و روحانی، «راه حل "دردهای مزمن" ایران در قدم اول را تشکیل دولتی توانمند و آگاه می‌داند که "برای خدمت به مردم و بازگرداندن کرامت به آنان و مبارزه با تبعیض فقر و فساد، شب از روز نشناسد." این عنصر جنایتکار، خود بیش از همه می‌داند که مناسبات طبقاتی حاکم و حاکمیت سیاسی این نظام به رهبری عناصری مانند خمینی و همه یارانش و خامنه‌ای و همه دستیارانش و جلالانی مانند خلخالی‌ها و رئیسی‌ها بوده‌اند که کرامت انسانی مردم را بروده‌اند و فقر و تبعیض و فساد آفریده‌اند و اوست که می‌آید تا این حاکمیت تبه‌کاری را بقا بخشد.

بقیه دیگر نامزدهای نهایی «جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی» (جمنا)، که ارگان اصلی انتخاباتی این دوره اصولگرایان خط ۱ و ۲ است، همه برای گرم کردن تنور انتخاباتی است که باید به هرگونه برای تبلیغ بازتاب «خارجی» یابد. ضد تبلیغات انتخاباتی خامنه‌ای علیه روحانی با پیام نوروزی وی به سود رئیسی رقم یافت که سال ۹۶ را سال «اقتصاد مقاومتی؛ تولید و اشتغال» نامید و اعلام کرد که عملکرد «مسئولان در سال گذشته، با انتظارات فاصله زیادی داشت.

و روحانی پاسخ داد: «اگر تلاش دولت نبود، هیچ شبکه اجتماعی زنده نمی‌ماند و همه را قربانی می‌کردند.» و افزود

نصرت تیمور زاده

پیامدهای انتخابات فراخسه

نوعی گسست از فضای عمومی ایجاد شده توسط جریانات راسیستی و پوپولیستی علیه اتحادیه ی اروپا و به ویژه بعد از فراندوم خروج بریتانیا از اتحادیه می دانند. آنها در پیامشان به مکرون اعلام کردند که جهت ایجاد "رفرم" در اتحادیه اروپا با او همکاری خواهند کرد. همزمان به او خاطرنشان کردند که در ارتباط با "رفرم بازار کار" و کاهش بدهی بوجه فرانسه به پیش حرکت کند. مکرون خود هیچگاه پنهان نکرده است که نماینده ی سرمایه ی فرانسوی بوده و از طریق "رفرم" در بازار کار "خواهان بالا بردن قدرت رقابت این سرمایه در مقابل رقیبان جهانی و اروپایی است. این امر اما در جامعه ایی که با رقم بیکاری معادل نه ونه دهم درصد و همچنین بیست و سه وهفت دهم درصد در میان جوانان روبرو است تنها می تواند از طریق لیبرالی کردن بازار کار و باز گذاشتن دست سرمایه داران جهت هجوم به کارگران از طریق گسترش بخشهای بزرگی از اشتغال با مزد اندک و ساعات طولانی کار امکان پذیر گردد. هدف دیگر او از این رفرم محدود کردن حق و حقوق کارگران، تضعیف اتحادیه های کارگری و درهم شکستن قدرت آنهاست. تاریخ بیست ساله گذشته همه ی روسای جمهوری فرانسه از ژاک ژیراک تا سارکوزی و اولاند بیان ناکامی آنها در عملی ساختن یک پیشروی استراتژیک در این حوزه است. همزمان این دوره، تاریخ یک سری از اعتصابات، مبارزات اجتماعی و شورش جوانان است که از ماههای آخر سال ۱۹۹۵ تا نیمه سال ۲۰۱۶ ادامه یافت .

مکرون به سرمایه داران قول داده است که قانون "رفرم بازار کار" را به اجرا بگذارد. او مصمم است این کار را حتی اگر لازم باشد از طریق حکم حکومتی و با استناد به آرای زیادش در انتخابات اخیر انجام دهد. با این وجود ترکیب نمایندگان پارلمان فرانسه در انتخابات ماه ژوئن روشن خواهد کرد که مکرون با چه درجه ایی از پشتیبانی پارلمان روبرو خواهد شد. یک نظر سنجی نشان می دهد که نزدیک به شصت درصد از رای دهندگان مایل نیستند که مکرون در انتخابات پارلمان اکثریت را به دست آورد. خود اینکه بیست و پنج و چهار دهم درصد از حائزین آرا در انتخابات شرکت نکرده و یازده و نیم دهم درصد از رای دهندگان یعنی معادل چهار میلیون و دویست هزار نفر آرای سفید و یا باطله به صندوق های رای ریختند خود بیانگر

رای دهندگان فرانسوی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری این کشور در رقابت بین مکرون و ماری لوین باشوت و شش و یکدهم درصد در مقابل سی سه ونه دهم درصد مکرون را انتخاب کردند. هر چند که ظاهراً صورت مسئله انتخاب یک رئیس جمهور در فرانسه بود ولی پیامدهای این انتخاب بسیار فراتر از چهارچوب فرانسه است. بی جهت نبود که هم بخش بزرگی از سران اتحادیه اروپا و هم جریانات پوپولیستی و راسیستی چه در هیئت دولتهایی نظیر مجارستان و لهستان و چه احزاب راسیستی در اتحادیه ی اروپا به نتایج انتخابات فرانسه چشم دوخته بودند. حتی می توان فراتر رفته و نتایج آن را در مقیاسی کلاتر از اتحادیه اروپا و در چهارچوب توازن قوای سه قطب آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا مورد ارزیابی قرار داد. اگر پیروزی مکرون در خدمت تقویت اتحادیه اروپا بود، پیروزی ماری لوین خطر فروپاشی اتحادیه اروپا را افزایش می داد. هر کدام از این ها این پتانسیل را داشتند که توازن قوای جهانی را برهم بزنند. بنابراین ضروری است که در ارزیابی از نتایج انتخابات فرانسه به پیامدهای آن در هردو بعد داخلی و خارجی پرداخت.

با پیروزی مکرون بخش اعظم سران اتحادیه ی اروپا با آرامش سربر بالین گذاشتند. چرا که با پیروزی او دست کم خطر خروج فرانسه از اتحادیه ی اروپا و در واقع تلاشی اتحادیه را از سر بازکردند. این پیروزی همزمان دست کم برای دوره ای رویاهای عظمت طلبانه پوتین را جهت تلاشی اتحادیه اروپا و بازگشت به عظمت دوران تزار و یا دوران قبل از فروپاشی بلوک شرق دست نیافتنی نمود. اتحادیه ی اروپا اکنون با قدرت بیشتری می تواند وارد مذاکره با انگلستان شود. در عین حال پیروزی مکرون می تواند توازن قوا در درون اتحادیه ی اروپا را به نفع آن بخشی از دولتهای اروپایی تغییر دهد که خواهان یک سیاست ملایم تر اقتصادی در ارتباط با کشورهای جنوب اروپا در تقابل با سیاستهای سختگیرانه صدراعظم آلمان هستند و البته این امر خود اتحادیه ی اروپا را با چالشهای جدیدی روبرو خواهد کرد.

با وجود این هم خانم مرکل صدراعظم آلمان و هم یونکر و توسک دو نفری که در راس کمیسیون و شورای اروپا قرار گرفته اند از پیروزی مکرون شادمان شدند. آنها پیروزی او را

که: «سرمایه بانک های دولتی نیز به دو برابر افزایش یافت.» بی آنکه به نقش استثمار نیروی کار این آفریننده ی ارزش افزوده ای که به سرمایه انباشت و حجمی کهنکشانیه بخشیده است اشاره کند. و افزود «در دولت قبل تورم ۴۵ درصد شد. آنها دست در جیب مردم کردند...هیچ بحرانی در اقتصاد کشور وجود ندارد.» و «من ننگتم کلید حل مشکلات، توافق هسته است.» و گویی به رهبر خویش و رقبا بود که سرکرده جیب برانند و خویش را نیز در آینه داشت که افزود: «مردم فریبی و کارهای پوپولیستی در شان مردم نیست.» و تنها در شان مردم فریبان حاکم است و پوپولیست هایی همانند خود وی و رهبرش.

ورود هفت خط عالم پوپولیسم و دروغ و وقاحت، یعنی احمدی نژاد را به نمایش تناقض ها، دهن کجی به رهبری است و همین برای وی امتیازی است تا تنور انتخابات را گرم کند، بی آنکه غم رد صلاحیت یا کنار کشیدن به سود «دردانه» ی خویش، بقایای را داشته باشد. او خرمگس معرکه ای است که عجالتاً روی بینی رهبردینی نشسته است.

فشرده کنیم:

در حکومت شیادان و جلادان در ایران و نیز در هر انتخابات پارلمانتاریستی بورژوازی تنها نقش مردم، رای به اسارت خویش است.

تحریم انتخابات روی سکه دیگر شرکت است. تحریم کنندگان از این روی، نه به به تحریم کلیت نظام و مناسبات، بل که به روش گزینشی نظام اعتراض دارند که خویش را در قدرت سیاسی مشارکتی نمی یابند.

طبقه کارگر مسلح به آگاهی طبقاتی خویش، اما، «تحریم» فعال را در تمامی انتخابات پارلمانی و غیره بر می گزینند. طبقه کارگر آگاه، تحریم فعال به پیشاهنگی حزب کمونست خویش، گزینه ی خویش را با سرنگونی انقلابی تمامیت نظام، و با رفع وبرکناری مناسبات تولیدی استثمار، و سازماندهی جایگزین سوسیالیستی خویش می شناسند.

۱۱ آوریل ۲۰۱۷

وجود یک پتانسیل دیگری در جامعه است که نه ماکرون نئولیبرال و نه ماری

لوپن راسیست را نماینده ی خود می بینند. طبق همین نظر سنجی ها یک سوم جوانان بین هیجده تا بیست و چهار سال و بیکاران از زمره ی این بخش از حائزین آرا بودند. با وجود این راهبایی حزب راسیستی "جبهه ی ملی" به دور دوم و رای بالای آنها و اینکه آنان اکنون قویترین نیروی اپوزیسیون هستند نشانه ی خطری است که جامعه ی فرانسه باید با آن مقابله کند. هرچند که این حزب راسیستی هنوز فاقد یک نیروی میلیتانت برای سرکوب طبقه ی کارگر و جنبش های ترقی خواهانه و مهاجرین است ولی در شرایط حادثر شدن بحران اقتصادی چنین جریانی توان این را دارد که اقشار میانی جامعه و حتی بخشی از طبقه ی کارگر را که در بستر چنین بحرانی به قعر جامعه پرتاب می شوند، به سمت خویش بکشاند. به ویژه چنانچه احزاب رادیکال و چپ در جامعه از هراس به قدرت رسیدن "جبهه ملی" در پشت ماکرون صف بکشند. در این صورت ماری لوپن رهبر این جبهه از شرایط عینی بسیار مساعدتری بهره مند خواهد شد که پایه های احزاب سوسیال دموکرات و چپ میانه را به جانب خویش بکشاند. فراموش نکنیم که "جبهه ملی فرانسه" آرا خود را در مقایسه با انتخابات دوره دوم سال ۲۰۰۲ در مقابل ژاک ژیراک اکنون به دوبرابر افزایش داده است و همزمان آرا حزب سوسیالیست فرانسه به زیر هفت درصد سقوط کرده است. بدون تردید خطر ماری لوپن برای طبقه ی کارگر فرانسه و حتی اروپا به مراتب بیش از خطر ماکرون است. باوجود این توهم انتخاب مابین بد و بدتر یک خطر واقعی است به ویژه زمانی که چپ جامعه از هراس سقوط ماکرون و به قدرت رسیدن ماری لوپن به سیاست های ضد کارگری و نئولیبرالی ماکرون تمکین کند در این صورت راه را برای پیشروی "جبهه ملی" هموارتر خواهد کرد.

اگر پیروزی ماکرون برای بخش بزرگی از بورژوازی اروپا تسکین خاطر بود در مقابل آرای کسب شده توسط "جبهه ملی" یک پرسش حیاتی را در مقابل جامعه قرار داده است. این پرسش که چه عاملی سبب اقبال جرایانات راسیستی و پوپولیستی حتی در میان بخشی از طبقه ی کارگر و به حاشیه رانده شدگان می گردد به ویژه آنکه این امر تنها اختصاص به انتخابات اخیر فرانسه نداشته و قدرت گیری آنان در تعدادی از کشورهای اروپایی و در راس آنان امپریالیسم آمریکا به مثابه قدرتمندترین کشور جهان را شاهد هستیم.

در آمریکا ترامپ اکثریت آرای خود را در آن ایالاتی به دست آورد که برای دوره ی طولانی قلب صنعتی آمریکا بوده و اکنون با از بین رفتن این صنایع، جمعیت وسیعی از کارگران بیکار به وجود آمده اند. همین امر را بدون استثنا در فراندوم بریتانیا، در عروج حزب راسیستی "آلترناتیو برای آلمان"، در به قدرت رسیدن دولتهای راسیستی در لهستان و مجارستان و یا در قبال ماری لوپن در فرانسه می توان مشاهده نمود. بنابراین باید به این پرسش جواب داد که چرا لایه های پایینی جوامع غربی به احزاب راسیستی و پوپولیستی رای می دهند در حالیکه برنامه این احزاب با منافع این



احزاب "سوسیالیست و سوسیال دمکرات" به بستر سیاست های نئولیبرالی و تبدیل شدن آنان به کارگزاران این سیاست نه تنها مرز جدایی این احزاب را با احزاب محافظه کار مبهم نمود بلکه آنها به طور واقعی به پایه های سنتی خود پشت کردند. این لایه های پرت شده به حاشیه لاجرم به دنبال پیدا کردن نمایندگانی برای خود بودند و طبیعی بود که در غیاب احزاب چپ رادیکال و یا ضعف آنها، بخشی از این لایه های فرودست به جانب احزاب راسیستی سمت گیری نمایند. اینکه حمله به احزاب و موسسات سنتی به یکی از مولفه های تبلیغات احزاب راسیستی و پوپولیستی تبدیل شده است، بیش از همه ناشی از خیانت احزاب "سوسیالیست و سوسیال دموکرات" به پایه های خود است. این لایه های اجتماعی دیگر موسسات سنتی موجود و این احزاب سنتی موجود را نماینده خود نمی دانند. آنان از منظر این به حاشیه رانده شدگان "بالایی ها" بی هستند که دیگر دغدغه ای برای زندگی و معیشت "پائینی ها" ندارند. و اگر بخشی از آنان به رویکرد

عدم شرکت در انتخابات روی می آورند بخشی هم در توهم یافتن نمایندگان سیاسی جدید به سوی احزاب و جریانات راسیستی روان می شوند. اما سمت گیری لایه های تحتانی اقشار میانی به طرف احزاب راسیستی نشان از هراسی است که آنان همواره از پرتاب شدن به قعر جامعه در ذهن خود حمل می کنند مضافا اینکه اینان در آروزی عروج به لایه های بالاتری به سربرده و در عین حال نفرت خود از آنان را که قدرت خزیدن اینان به آن لایه ها را نمی دهند، هیچگاه مخفی نمی سازند. آنان در واقع در منگنه فرادستان و فرودستان قرار گرفته اند و پتانسیل این را دارند که به آسانی به پایه های جنبش ها و احزاب راسیستی و فاشیستی تبدیل گردند.

همزمان اما اقبال از سیریزا در یونان، پاداموس در اسپانیا، کوربن در انگلستان، ساندرز در آمریکا و اکنون ژان لوک ملانشون در انتخابات اخیر فرانسه بیان آشکار وجود یک پتانسیل دیگری است که در جستجوی بدیل جایگزین است. شوربختانه اما همه ی اینان باوجود این پتانسیل تغییر، خود را همچنان در چهارچوب همین مناسبات موجود زندانی می کنند. سرنوشت غم انگیز سیریزا در یونان که از درون یک جنبش اعتراضی قدرتمند توده ای و کارگری بیرون آمده و سپس خود را تسلیم نظم نئولیبرالی حاکم در اتحادیه اروپا نمود، بسیار آموزنده است.

چپ انقلابی و رادیکال در همه ی این

اقشار در تضاد می باشد. واقعیت این است که بسیاری از احزاب سیاسی در اروپا و حتی به گونه ای در آمریکا که در غیاب احزاب رادیکال سوسیالیستی و انقلابی، بطور نسبی نماینده و مدافع منافع طبقه کارگر و یا در بعدی گسترده تر لایه های فرودست جامعه بودند در طول سه دهه گذشته گام به گام از پایه های خود جدا گشته و به سوی لایه های میانی جامعه سوق یافته اند. بیانیه مشترک تونی بلر نخست وزیر انگلستان و گرهارد شرودر صدراعظم آلمان و هردو از حزب سوسیال دموکرات در سال ۲۰۰۲ که در آن آشکارا جدایی از پایه های سنتی خویش را اعلام نموده و سمت گیری به "میانه ی جدید" را اتخاذ کرده اند، شروع دور جدیدی از سیاست ورزی این احزاب سوسیال دموکرات بود. این تصادفی نیست که همین هفته ی گذشته در انتخابات ایالت نورد راین وستفالن آلمان یعنی قلب صنعتی این کشور در دوران پس از جنگ و جایی که در چهل و پنج سال گذشته جز یک وقفه ی چهارساله همواره سوسیال دموکراتها اکثریت آرا را کسب کرده و اصلی ترین پایه ی کارگری این حزب در آنجا بودند، از این حزب بریده و حزب محافظه کار دموکرات مسیحی را انتخاب کردند. و بدتر اینکه همزمان حزب راسیستی "آلترناتیو برای آلمان" که برای اولین بار در این انتخابات شرکت می کرد وارد پارلمان شد در حالیکه حزب چپ آلمان نتوانست از مانع پنج درصدی آرا عبور کرده و به پارلمان راه پیدا کند. در واقع ورود

اجلاس سران کشورهای گروه ۷ و تعمیق شکافها



آنان تعریف خود را از نیروهای تروریستی دارند. در حالی که آمریکا و سیبا با "اتحاد دموکراتیک سوریه" که نیروی اصلی آن را کردهای سوریه تشکیل میدهند، همکاری میکند ترکیه عضو دیگر ناتو آنها را تروریست مینامد.

بروز اختلاف در میان ناتو نمیتوانست فضای اجلاس جی هفت را تحت تأثیر قرار ندهد. نتایج اجلاس نشان می دهد که نظم حاکم حتی در بلوک امپریالیستی غرب هم دیگر شکاف برداشته و آن نظمی که برای دهه های طولانی طبیعی به نظر میرسید دیگر بیان توازن قوای موجود نیست. به غیر از مبارزه علیه تروریسم که تاحدودی توافق جمعی بر آن موجود بود، سایر موضوعات طرح شده نشان از اختلاف نظرهای عظیم در میان آنان داشت. هرچند که ترامپ از سفر نه روزه اش به خاورمیانه و اروپا از سفری که با "موفقیتی تمام عیار" همراه بود، نام برده و نشست سران هفت کشور را "فوق العاده" سازنده دانسته و مدعی شد که موفق گردید روابط آمریکا را استحکام بخشد، ولی تمام گزارشهای منتشر شده و مصاحبه های سران شش کشور دیگر آشکارا صحبت از ناموفق بودن اجلاس نمودند. کفایت نظر کوتاهی به بحثهای موجود بیفکنیم.

در حالی که سران شش کشور بر اهمیت تجارت آزاد جهانی پافشاری میکردند برای ترامپ همچنان مسئله از زاویه "آمریکا اول" طرح بود. با وجود اینکه در بیانیه پایانی ظاهرا جمله مخالفت با محدودیت تجارت آزاد جهانی آورده شده است ولی ترامپ هیچ فرصتی را جهت حمله به سیاستهای اقتصادی آلمان، ژاپن و چین در ارتباط با عدم توازن صادرات و واردات آنها از دست نداد.

شکاف در مورد پایبندی به توافق نامه اقلیمی پاریس که در سال ۱۳۹۴ پس از دو هفته چانه زنی بین نمایندگان و سران ۱۹۵ کشور مورد توافق قرار گرفته بود، بیان اختلاف نظر عیان بود. ترامپ در

اجلاس سران هفت کشور آمریکا، آلمان، ایتالیا، انگلستان، کانادا، ژاپن، فرانسه و نماینده اتحادیه اروپا موسوم به گروه ۷ در روزهای پنجم و ششم خرداد ماه در شهر سیسیل ایتالیا برگزار شد. آنان در حالی که تنها ده و نیم درصد جمعیت جهان را تشکیل میدهند ولی چهل و چهار درصد تولید ناخالص جهان را به خود اختصاص داده اند. آنان بیست و پنج درصد گازهای گلخانه ای را که عامل اصلی تغییرات زیست محیطی است، تولید میکنند. گروه هفت در سال ۱۹۷۵ به وجود آمده و در سال ۱۹۹۸ با ورود روسیه به آن به گروه هشت تغییر نام داد. از سال ۲۰۱۴ عضویت روسیه از این تجمع به علت الحاق جزیره کریمه به روسیه حذف گردید.

اجلاس سران هفت کشور، امسال در شرایط ویژه ای برگزار شد. این ویژگی از سوی ناشی از ورود ترامپ به کاخ سفید و از سوی دیگر رفراندوم بریتانیا جهت خروج از اتحادیه اروپا بود. هردوی این مؤلفه ها حتی قبل از تشکیل اجلاس هم سایه خود را بر آن افکنده بودند. شروع اجلاس یکروز بعد از اجلاس پیمان نظامی ناتو بود. هرچند که ترامپ در اجلاس ناتو جمله معروف خود در مورد ناتو را که این پیمان کهنه شده است را تکرار نکرد ولی همچنان برخواست مرکزی خود مبنی بر افزایش بودجه نظامی کشورهای عضو، معادل دو درصد تولید ناخالص ملی پافشاری نمود. او آشکارا گفت که دولت آمریکا حاضر نیست که بیش از این به تنهایی بیش از مجموعه کشورهای عضو ناتو هزینه آنرا را عهده دار شود. تنها نکته ای که ظاهرا مورد توافق اعضا ناتو قرار گرفت ورود آن به مثابه یک مجموعه در مبارزه علیه "تروریسم" بود. اعلام این حد از توافق در شرایطی است که تقریباً همه کشورهای عضو ناتو حتی پیش از آن نیز به گونه ای در عملیاتی علیه آنچه که از نظر آنان تروریسم است، شرکت دارند، با این تفاوت که هرکدام از

جوامع نه تنها باید بتواند آن بخش از لایه های فرودست جامعه را که از "نمایندگان" سیاسی خویش جدا شده و به دنبال احزاب راسیستی روان گشته اند، مورد خطاب قرار داده و تضاد منافع آنان را با منافع این احزاب راسیستی صبورانه توضیح دهد بلکه باید همه ی آنها را که علیه نظم موجودند جهت پیکار برای یک بدیل انقلابی و رادیکال متشکل سازند.

طبقه ی کارگر فرانسه در طول بیست سال گذشته نشان داده است که هجوم بورژوازی حاکم و دولتش به منافع طبقاتی اش را با اعتصابات میلیونی پاسخ داده است. اگر ماکرون مصمم است که "رفرم بازار کار" را به پیش ببرد، هیچ دلیلی وجود ندارد که طبقه ی کارگر فرانسه و جنبشهای اعتراضی جوانان و بیکاران در مقابل او صف آرایی نکنند.

انتخابات اخیر در فرانسه نشان داد که یک پتانسیل قدرتمند برای جنگیدن در کارخانه و خیابان موجود است این پتانسیل قدرتمند نیاز به یک حزب انقلابی، نیاز به یک بدیل انقلابی و نیاز به یک استراتژی عبور از نظم موجود را دارد.

بدون تردید باید گفت آن چیزی که نه تنها در فرانسه بلکه در سراسر اروپا باید به میدان بیاید به روایت مارکس یک "جنبش واقعی که وضعیت فعلی امور را ملغا می کند" و این آن وظیفه ایی است که پیشاروی چپ رادیکال در اروپا و به ویژه اکنون در فرانسه قرار گرفته است.

چهارم خرداد ۱۳۹۶

بیست و پنجم ماه مه ۲۰۱۷





جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان- نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه ۴ با سایز ۱۲ است.

میلیون نفر در یمن، سومالی، سودان با فاجعه مرگ - گرسنگی روبرویند و علیرغم اینکه سازمان ملل متحد، شش میلیارد و نهصد میلیون دلار بودجه برای این امر اختصاص داده است ولی تا این لحظه فقط سی درصد این مبلغ جمع آوری شده است. همه اینها نشان میدهد که ابراز خرسندی ترامپ از اجلاس چیززی جز فریبکاری نیست.

بنا بر این حق داریم که بگویم که اجلاس سران هفت کشور یک اجلاس فرمال است که فاقد هرگونه مشروعیتی است ولی آنان به خود اجازه میدهند که در مورد سرنوشت نزدیک به هفت میلیارد از جمعیت جهان تصمیم گیری نمایند. اگر توجه کنیم که اکثر آنان با رای کمتر از بیست درصد صاحبان آرا در این کشورها به قدرت رسیده اند، در آنصورت حتی بر مبنای دموکراسی صوری بورژوازی نیز فاقد هرگونه مشروعیت هستند. قدر مسلم این است که آنان بازوان اجرایی کنسرنهای فراملی و سرمایه های انحصاری مالی بوده و از این رو سیاست حاکم بر کنفرانس یک سیاست اقتصادی نئولیبرالی است. آنان مسببین واقعی تمام نتایج حاصل از این سیاست یعنی جنگ، استثمار، آلودگی محیط زیست، فقر و موج میلیونی مهاجرین هستند.

برگرفته از سخن روز

تلویزیون حزب کمونیست ایران



کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له

اعضا، هواداران و دوستان حزب کمونیست ایران و کومه له!

مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد!

ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
دلال کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

آدرس های حزب کمونیست ایران و کومه له

نمایندگی کومه له در خارج کشور

کمیته خارج کشور

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN

representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

dabirxane.cpi@gmail.com



چهره های ماندگار

فراز و فرودهای برهه‌ای از جنبش کارگری در ایران با یوسف افتخاری

می‌کنند. سلطانزاده به روسی سخنرانی می‌کرد اگر کسانی بودند که تاره آمده و روسی بلد نبودند، نیک بین یا ستارزاده یا دیگران به فارسی ترجمه می‌کردند. با برآمد رضا خان، روتشتین سفیر شوروی و آخوندزاده عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و موسوی، رضا خان را مستقل و پیشرو و نماینده بورژوازی «ملی» ایران می‌نامند. در سال ۱۹۲۴ در مسکو در کنگره بین الملل سوم نیز رضا خان را مترقی معرفی می‌کنند. اغلب شرکت کنندگان با این دیدگاه موافق هستند. از میان جوانان، سه نفر یکی لادین اسفندیاری برادر نیما یوشیج (که در زمان استالین سربه نیست شد و هرگز اثری از وی یافت نشد)، لطیف زاده از مدرسه شرق شناسی و یوسف افتخاری از کوتیو، در شمار مخالفین هستند. از رهبری حزب کمونیست ایران، در بین الملل سوم، این آوتیس سلطانزاده است که به مخالفت برمی‌خیزد و با لنین به گفتگو می‌نشیند و لنین از وی درخواست بررسی شرایط ایران را می‌کند و او کتاب «انکشاف اقتصاد سرمایه در ایران و نقش امپریالیسم انگلیس» را به انترناسیونال سوم ارائه می‌دهد. در این برهه، افتخاری درخواست بازگشت به ایران را دارد تا به فعالیت های کمونیستی و تبلیغ و ترویج سوسیالیسم فراگرفته از شوروی در میان کارگران ایران بپردازد. کمیته مرکزی حزب و کمیتن، او را مخالف رضاشاه می‌یابند، و استالین با رفتن او مخالفت می‌کند. پس، از وی می‌خواهند که به جای ایران به باکو برود. افتخاری از رفتن به باکو سر باز می‌زند زیرا که در آنجا همه او را می‌شناختند و برای همیشه رفتن به ایران برای وی ناشدنی می‌بود. به ناچار پیشنهاد رفتن به تاجیکستان را می‌پذیرد. راهی می‌شود، در دوشنبه که آن زمان «استالین آباد» نام گرفته بود با ابوالقاسم لاهوتی دیدار و دوستی پایداری را آغاز می‌کند. در تاجیکستان کاری می‌جوید و کمی پول پس انداز می‌کند. سپس به مسکو بر می‌گردد تا در رشته حقوق درس بخواند، اما شومیاتسکی، رئیس

«اتحاد ایران» می‌رود و سپس به دبیرستانی به نام «فرقه» که به زبان ترکی درس می‌آموزد، روسی را فرا می‌گیرد و با سلام الله جاوید که در همان شهر در رشته پزشکی دانشجوی بوده و رابط حزب کمونیست ایران و بین الملل سوم است، آشنا شده و رفت و آمد می‌کند. پس از شکست جنبش جنگل در سال ۱۳۰۰ ش. و عقب نشینی حزب کمونیست از جنگل، با انقلابیونی در رهبری حزب کمونیست ایران، مانند آقایف و احسان الله خان (دوستدار) در روسیه آشنا می‌شود. در سال ۱۹۲۳ به دانشگاه کوتیو (دانشگاه کمونیستی کارگران شرق - KUTIV) که در سال ۱۹۲۱ برای آموزش کارگران جمهوری شوروی برپا شده بود وارد می‌شود. از آموزگاران این دانشگاه، شماری از کمیسرهای خلق مانند لوناچارسکی، کراسین، پوکرووسکی، تروتسکی، بوخارین، سلطانزاده و وو بودند و وظیفه تربیت کادرهای کمونیست برای کشورهای شرقی در مسکو را به عهده داشتند. به آسانی اجازه ورود نمی‌یابد. در آنجا تجربیات سازماندهی کارگری را از پروفیتنر فرا می‌گیرد. پروفیتنر سازمان کارگری جهانی کمیتنر یا کنگره انترناسیونال سرخ اتحادیه کارگری و ارگان کارگری انترناسیونال سوم با هدف هماهنگ سازی جنبش کارگری با افق سوسیالیستی در سندیکاها شمرده می‌شد. این سازمانده انقلابی، در ۱۹۲۱ سازمان یافت تا در برابر فدراسیون بین‌المللی سندیکاها سوسیال دمکرات که در آمستردام برپا شده بود، افق مبارزه طبقاتی کارگران را بازگشاید. افتخاری، دو ماه از سال را در کارخانه تعمیر واگن‌های تراموا کار می‌کند. می‌گوید «به یاد دارم که در یکی از جلسات آموزشی در دانشگاه، سلطانزاده برای ما صحبت کرد. از یکی از اتاقهای اطراف، عده‌ای چینی بیرون آمدند و چون دیدند که ما جلسه داریم، همگی روی پنجه پا و یواش یواش به راه خود ادامه دادند که صدای گام هایشان ما را ناراحت نکند. سلطان زاده گفت اینها یواش یواش راه می‌روند و تند تند انقلاب

فراز و فرودهای جنبش کارگری در دهه ۱۳۱۰ تا ۳۰ را با یوسف افتخاری همراه می‌شویم و از روی اسناد به جای مانده از سخنرانی‌ها، نوشتارهای خود وی و نیز در باره او از سوی مخالفین و یارانش به ویژه تا آخرین روزهای زندگی با تجربه‌ها و دستاوردهای او و همراهانش آشنا می‌شویم.

از خاطرات وی تنها با سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۶ در دست است که برای نخستین بار در سال ۱۳۷۰ در تهران منتشر می‌شود. این خاطرات از زبان وی در سال ۱۳۶۹ فراهم آمده و با اسناد ارزنده و آموزنده‌ای همراه است.

یوسف از نخستین سازمان‌دهندگان جنبش کارگری در ایران است: «من در سال ۱۲۸۱ شمسی در اردبیل موقعی به دنیا آمدم که قسمتی از ایران تحت تسلط روس‌های تزاری بود و اکنون ۸۸ سال دارم.» با ۶ برادر، یکساله است که پدر را از دست می‌دهد و برادرش عزیز افتخاری به جرم سوسیالیست بودن، به همراه عده‌ای دیگر به دستور رضا شاه به روسیه تبعید شده بود و برادر دیگرش عزیز را به همراه دوستانی از روسیه به تاشکند می‌فرستند. عزیز در آنجا به زندان سپرده می‌شود تا جان بسپارد. برادر دیگرش، رحیم افتخاری، گرایش سوسیالیستی دارد که در روسیه به دستور حکومت تزاری دستگیر و به سیبری فرستاده می‌شود که پس از سالها آزاد شده و به ایران باز می‌گردد. پس از انقلاب اکتبر، دیگر برادران همگی برای خرید و فروش پارچه و ظروف به شوروی و بیشتر در آذربایجان و ترکستان رفت و آمد داشتند و یوسف نیز به همراه آنها سفرهایی دارد.

پس از جنگ جهانی نخست، همراه با برادران به سبب فعالیت های سوسیالیستی به دستور حاکم اردبیل دستگیر و در «نارین قلعه» در سلول‌های زیر زمینی زندانی می‌شود. او کوچک است و زنجیر نمی‌شود و با ۲۱ زندانی دیگر که همه با زنجیری به پاها به هم بسته شده بودند، یاور زندانیان به زنجیر کشیده شده می‌شود. سال ۱۹۱۷ راهی قفقاز می‌شود و در باکو به مدرسه

کوتیو که پیشتر وی را می شناخت در تماس با رهبران پروفیتن رفتن افتخاری به ایران را در میان می گذارد و او به فوری می پذیرد. از انترناسیونال یا حزب کمونیست شوروی کمک مالی نمی گیرد و می گوید کمی پول کار از تاجیکستان پس انداز دارد. او راه باکو را در پیش می گیرد و از آنجا به سوی آستارا به کشتی می نشیند و در کشتی با «آخوند زاده» از اعضا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران روبرو می شود. وی از افتخاری در باره سفر می پرسد و تهدیدش می کند که با سازمان امنیت شوروی سفر به ایران را در میان می گذارد. افتخاری، به ناچار از سفرخویش و ماموریت کارگری از سوی پروفیتن را به زبان می آورد و بدون خطر به انزلی وارد می شود. در انزلی بزرگترین اتحادیه کارگری ایران برپاست و آخوند زاده از مسئولین آن.

افتخاری، به تهران می آید و با عطاءالله خان آرش و برادرش رضا قلی و حقیقت که کارگر کفاشی است که بعدها در حزب توده به نام «کی مرام» شناخته می شود، و شماری از رهبران حزب که در اتحادیه های کارگری که در چاپخانه کار می کردند پیوند می گیرد. با این کارگران و اتحادیه های تهران از هدف و ماهیت خویش سخنی بر زبان نمی راند. درخوزستان بزرگترین مرکز نفت با حضور انگلستان و ارتش اش جاری است و ازهیچ نهاد کارگری خبری نیست. در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۸ میلادی، نفت در مسجد سلیمان برای نخستین بار از چاهی که حفر شده بود فوران کرد و سپس در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ م. ساختن پالایشگاه آبادان برای تصفیه نفت و انتقال نفت خام آغاز شد و سه سال بعد آماده بهره برداری گردید. تابستان سال ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷) افتخاری راهی خوزستان می شود. از راه شیراز به بوشهر می رود در آنجا با «واسموس» آلمانی که به رئیس علی دلواری در نبرد با انگلیسی ها در نقش مشاور دلبران تنگستان تلاش می ورزد و اوست که برای نخستین بار تفنگ واسموسی یا برنو را وارد ایران می کند آشنا می شود و بی آنکه از خود ردی به دست دهد، کمکهای ارزنده ای برای رسیدن به خرمشهر می گیرد. از بوشهر با لنج راهی خرمشهر می شود و خود را دستفروشی از قم می شناساند که در پی کار آمده است. در همراهی با کارمندان راه به او یادآور می شوند که نگوید از قم آمده و یاری اش می دهند تا به آسانی بدون گذرنامه به خرمشهر که در دست انگلیس بود، وارد شود. در میان کارگران جویای کار می رود و کارفرمایان انگلیسی سرانجام او را بر می گزینند. خود را بی سواد می شناساند که تنها کمی خواندن و نوشتن می داند و کمی سوهان کاری. سوهان کاری را در شوروی فراگرفته بود. پس از شناسایی شرایط، هسته ای کارگری مخفی بر پا می کند. علیرغم کنترل شدید پلیسی با پوشش ها و تاکتیکهای مختلف به آغاچاری، آبادان و اهواز سفر می کند تا از شرایط منطقه و کارگران آگاهی یابد. در اداره فرهنگ آبادان نخستین باشگاه ورزشی را برپا می سازد و با استقبال بی مانند از خرد و بزرگ روبرو می شود. کلوب ورزشی کاوه در سال ۱۳۰۷ نخستین کلوب ورزشی این استان است که استانداری خوزستان، آن را پس از دوماه و نیم می بندد. به طور زیر زمینی، آموزشگاهی شبانه را سازمان می دهد و در آنجا به آموزش سندیکایی می پردازد. زیر نام «پیک نیک» گل گشت های کارگری با خانواده ها را سازمان می دهد و در پوشش این گردش های بهاره و زمستانی در نخلستانها به آموزش سیاسی و آگاهی طبقاتی می پردازد. «میرایوب شکیب» از کادرهای حزب کمونیست در آنجاست. شکیب، ۱۸ سال بعد در ارومیه پس از سرکوب جمهوری آذربایجان به دست ارتش شاه در سال ۱۳۲۵ کشته می شود.

به سال ۱۳۰۸، باز می گردیم. رحیم همداد از دانش اموختگان کوتیو از مسکو در این سال از سوی پروفیتن به همراهی یوسف فرستاده می شود. آنها گزارش های فعالیت ها و جنبش سندیکایی و شرایط کارگران و جنبش کارگری ایران را به مرکز پروفیتن می فرستند. برای این مسیر،

علی آوینی از کادرهای حزب در تهران و از آنجا به مرکز اتحادیه های در پیوند با حزب کمونیست در تهران و از آنجا به کنگره انترناسیونال سرخ اتحادیه کارگری فرستاده می شود. حسین شرقی، و برادران آرش از رفقای او در تهران بودند. دستمزد افتخاری در این برهه، ماهانه ۸ تومان است در کلبه ای با کمترین امکانات زیست در تابستان ۶۰ درجه سانتیگراد در میان دود و نفت. قرار داد ۳۰ ساله شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم) در گفتگو بود تا به ۶۰ سال تمدید شود. افتخاری و رفقایش در آستانه اول ماه مه سال ۱۳۰۸ در برابر این سرعت، سازماندهی اعتصابی کارگری را ضروری می داند. همزمان با بردن لایحه قرار داد به مجلس باید اعتصاب را سازمان داد. یكروز پیش از اعتصاب، این عمل انقلابی لو می رود و هجوم پلیس به خانه ها و باشگاه ها آغاز می شود و مدارکی به دست می آید. رکن الدین مختاری رئیس کل شهربانی خوزستان برای بررسی از اهواز به خرمشهر می آید. روز ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۸ یعنی دو روز پس از اول ماه می، یوسف نیز دستگیر می شود. او نامه ای که پیوند وی با حزب را نشان می دهد در خانه دارد، برداشته و در مجالی مناسب، هنگام جابجایی با ماشین شهربانی مدارک را از بین می برد. او را بین راه زندان، به سرپناه رحیم همداد می برند تا همگی را همراه به شکنجه گاه ببرند. رحیم به همراه یکی از کارگران همراه در حال سوزانیدن اسناد و بیانیه ها و کاغذهای اول ماه و اعتصاب است. همه را دستگیر و به زندان می برند. یوسف، از سلول به وسیله پاسبانی که عضو گیری شده بود، با دیگر دستگیر شدگان تماس می گیرد و به رهبران زندانی به این نتیجه می رسند که به هر صورت برای جلوگیری از بستن قرارداد، باید اعلام اعتصاب شود. پس، کارگران شرکت نفت در مخالفت با قرارداد با انگلستان اعلام اعتصاب می کنند. شدت اعتصاب و هراس انگلستان و دولت رضا شاهی به گونه ای است که حکومت نظامی اعلام می شود و لوله های توپ کشتی های جنگی انگلیس به سوی بندر نشانه می گیرند. یوسف و یاران در بند هستند. در همین رابطه است که ابوالقاسم لاهوتی، شاعر کارگران در اکتبر ۱۹۲۹ در تاشکند تاجیکستان از زندانیان با خبر می شود و می سراید:

چه ننگ و عار کسی را ز بند و زنجیر است
که در مبارزه صنف فعله چون شیر است
از آن زمان که شنیدم به جرم رنجبری
به کنج محبس دوستم زمینگیر است
به شب نشینی زندانیان برم حسرت
که نقل مجلس شان دانه های زنجیر است
بگو به توده افغان که ترک شکوه کنند
جواب ظلم فقط آبداده شمشیر است
به ضد جور و ستم، اتحاد و تشکیلات
برای صنف ستمکش یگانه تدبیر است
بین چسان شکم خواجه سیر از آن نان نیست
که رنجبر پی تحصیل آن ز جان سیر است
ستم نگر که ز محصول خویش نان خوردن
برای فعله افغان بزرگ تقصیر است
اسارت زن و بی سداد و غفلت خلق
حکایتیست که بیرون ز حد تحریر است
به جنگ ظلم جوانست روح لاهوتی
سفید مو شده، اما گمان مبر پیر است

سه روز بعد عبدالله خان بهرامی، رئیس کل دادگستری به دستور رضاشاه به اهواز آمده و با زندانیان دیدار می کند و از زبان رضا

می مانیم و نیاز و احتیاجی هم نداریم. بنابراین زهرا از لحاظ عقیده و از لحاظ اخلاق به تمام معنی یک زنی بود که می شد قهرمان نامید. متنها عیب کار در این است که در ایران اغلب زنها بی سواد و کم سوادند و تحصیل نمی کنند.» (خاطرات یوسف افتخاری)

«زن‌ها می خواستند به محرمه [خرمشهر] رفته، مجسمه‌ی دیکتاتور وقت را سرنگون نمایند. ساختن نظامی خرمشهر از قضیه مطلع شد. عده‌ای سرباز برای محافظت مجسمه گذاشتند. از طرف دیگر هیات اعتصاب دستور دادند که از این عمل خودداری نمایند. چنان چه ذکر شد، در این موقع آبادان از وجود انگلیسی‌ها تصفیه شده بود. آن‌ها به محله‌ی خود که معروف به «بریم» بود پناهنده شده بودند. عده‌ای از سربازان که از ساختن مجسمه فرستاده بودند، با مسلسل‌های سبک محله‌ی انگلیسی نشین را محافظت می کردند.»

غروب آن روز رئیس شهربانی به اعتصابیون پیشنهاد کرد که موقتا اعتصاب را متوقف نمایند تا در اطراف خواست‌های آن‌ها مذاکره شود. ولی کارگران اصرار داشتند که شهربانی توقیف شدگان را مرخص نماید. تا این که آن‌ها تا خاتمه‌ی مذاکره و حصول نتیجه مشغول کار شوند. بالاخره کارگران راضی شدند تا فردا مهلت دهند.»

کمیته اعتصاب

«برای آن که شبانه کارگران زندانی را از آبادان خارج نمایند، کمیته اعتصاب جمعی از کارگران را مامور جاده اهواز نمود که ماشین‌ها را تفتیش نماید. (چهار روز پس از اعلام اعتصاب اول ماه مه) روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۸ خبر ورود کشتی‌های جنگی دولت انگلیس به آب‌های ایران جهت جلوگیری از اعتصاب منتشر شد. صبح همان روز به اندازه‌ی ۸۰۰ نفر پاسبان و چند هزار سرباز ایران وارد آبادان شده، بلافاصله خانه‌های کارگران را محاصره کرده و سیصد نفر از کارگران را توقیف کرد و بقیه را به زور سرنیزه روانه‌ی تصفیه خانه [پالایشگاه] نمود. در همان موقع عده‌ای زن و بچه‌های کارگران را توقیف و روانه اهواز کردند که دو نفر از اطفال شیرخوار در بین راه از شدت گرما جان سپردند. اما دولت از ترس مخالفت مردم به محض ورود زنان به اهواز آن‌ها را آزاد کرد. ...»

بازداشت کارگران و به ویژه زنان بازتاب شدیدی در پی داشت. کارگران بازداشتی، بیش از دوماه زندانی و بازجویی شدند و همه به جز دو نفر یوسف افتخاری و رحیم (همداد) آزاد شدند.

را به سطح کادر و نیمه کادری رسانده بودیم. و یکی از این کادرها زهرا بود. زهرا از زن‌های مبارز لرستان بود و موقع اعتصاب اولین کسی که جلوی شرکت نفت برای کارگران نطق کرد و گفت دستور اعتصاب صادر شده، او بود. گویا چیزی که گفته بود زیاد هم موثر واقع شده بود. او گفته بود در صورتی که زن مبارزه می کند، مرد نمی تواند مبارزه نکند. «(خاطرات یوسف افتخاری) زهرا در برابر نیروهای مسلح و سرکوبگر و کارگزاران امپریالیسم به تهییج کارگران پرداخت. به خطابه و نطق و افشاگری و افشای نقش دولت، رئیس کل شهربانی خوزستان و... که ابزار دست کمپانی نفت شده و به توده‌های مردم خیانت می کند می پرداخت. «رکن الدین مختاری در مقابل حرف حسابی و منطق محکم بانو زهرا مثل این که هیپنوتیزم شده باشد، اصلا یارای حرف زدن نداشته و سکوت اختیار کرده بود. بانو زهرا با عده‌ای از زنان هر آن کارگران را به مبارزه‌ی شدید و گرفتن حق خود ترغیب می کرد.»

و «حرارت و عصبانیت و احساسات زنان بیشتر از مردان بود. زیرا عمل مردها با منطق توأم بوده و مواظب بودند از دستور تشکیلات خارج نشده به روش عاقلانه‌ی تشکیلات لطمه وارد نیاورند. زنان برعکس کاملاً تابع احساسات شده و دائما کارکران را به تصرف شهربانی و خلاصی زندانیان تحریک می کردند. زن‌ها به اصول آتارشی بیشتر مایل بودند و اجباراً دیسیپلین تشکیلات را قبول داشته و اوامر تشکیلات را اجرا می کردند. عده‌ای از پاسبانان شهربانی از زنان کارگر مفضلا کتک خورده و بعضی از مامورین به قدری مرعوب شده بودند که در قضیه‌ی شهریور ۱۳۲۰ آن اندازه وحشت زده نبودند.»

«وقتی ما را اسیر کردند و به اهواز آوردند، زهرا هم آمد. البته زندانی نبود. زهرا آمد و رفت پیش مختاری و گفت من می خواهم یوسف را ببینم. مختاری گفت: یوسف چه کاره‌ی توست؟ گفت برادر من است. مختاری گفت تو لری و او ترک است تو چطور خواهر او شدی؟ گفت: ما از آن لرها و ترک‌ها هستیم که با هم خواهر و برادریم. من هم باید حتماً او را ببینم. آمد. پلیس هم وسط ما ایستاد. زهرا گفت برو کنار. چنان حکم کرد که پاسبان اطاعت کرد و دور شد. گفت من با برادرم صحبت می کنم. گفت از خارج خواستند پولی به ما برسانند من قبول نکردم. گفتم ما طلا داریم می فروشیم می دهیم تا رفقای ما در زندان مصرف کنند. من بسیار خوشحال شدم و دستش را بوسیدم. گفتم خوب کاری کردی. مهم این است که آدم از کسی چیزی نگیرد و مدیون کس نشود. گرسنه

شاه از افتخاری و یارانش درخواست می کند که پایان اعتصاب اعلام شود. افتخاری، به تاکتیک، هدف اعتصاب را نه علیه دولت، بل که مبارزه با قراردادی اسارت آور و علیه انگلیس اعلام می کند. بهرامی همراه با تهدید، همه گونه پاداشی را وعده می دهد که: «...من رئیس شهربانی مرحوم خیابانی بودم، خودم آزادی خواهم و اعلیحضرت هم احساسات عجیبی نسبت به آزادی دارد. مرا پیش شما فرستاده اند که بگویم اعلیحضرت می فرمایند اول سلطنت من است، می خواهم سر و صدایی بلند نشود. بیایند و این نهضت را کنار بگذارند هر کاری، حرفه ای می خواهند در تهران به او بدهیم و دیگر به آنجا برنگردد و اگر کسی این پیشنهاد را قبول نکند تا ابد در زندان می پوسد و از بین می رود و حالا خودت می دانی...!» پاسخ افتخاری، افتخار آمیز است. اعتصاب کارگران نفت با شکوهی بی مانند برای نخستین بار در ایران، اعلام شده است. نزدیک به دویست کارگر را سه ماه به زندان کشیده اند و ۱۵۰ نفر را به زندان خرم آباد، نزد امیراحمدی جلاد می برند. عده ای به آبادان و رحیم همداد را که او نیز اردبیلی بود به همراه یوسف، به زندان خرمشهر می نشانند. رئیس شهربانی در زندان به دیدارشان می رود و می گوید خانه اتان تخلیه شد و اسبابش را به ده تومان فروخته اند! دوماه بعد رضا شاه درهراس از سراسری شدن اعتصاب و به هدف خاموش سازی اعتصاب، به خوزستان می آید با وعده‌ی بالا بردن ۲۵ درصد افزایش دستمزد کارگران، توقف لیست سیاه و وعده خانه سازی برای کارگران دارای خانواده، و... را در میان می گذارد. در اهواز و خرمشهر و آبادان نیروهایی از حزب کمونیست ایران را مخفیانه برای پاسبانی در شهربانی وارد کرده بودند. این نیروهای مخفی در آن شرایط سازماندهی هوشمندانه و نقش مهمی در پیوند و هماهنگی دستگیر شدگان و انتقال اخبار و گزارش‌ها به درون زندان و بیرون و ایمنی حزب و کارگران داشتند.

نخستین اعتصاب پیروزمند و باشکوه کارگران نفت با سازماندهی حزب کمونیست ایران، در سال ۱۳۰۸ پرهزینه بود و با درخشش نقش انقلابی زنان تأیید گرفت.

زنان کارگر، زنان انقلابی

«یک کلاس محرمانه‌ی سیاسی داشتیم که همانجا اگر کسانی سواد فارسی کم داشتند فارسی درس می دادیم و من خودم یک اطلاعات سیاسی و سندیکایی به آن‌ها می دادم. بنابراین یک عده‌ای



نقشه فرار و مبارزه مسلحانه

یوسف را به همراه رحیم همداد به تهران می‌فرستند. آنان در زندان قصر زندانی می‌شود. این دو کارگر، نخستین زندانیان سیاسی و کارگران کمونیست بودند که میهمانان قصر می‌شدند. در زندان قصر با عده ای از زندانیان عادی که برخی از ناراضیان حکومتی و سران مناطق و عشایر. قبایل در میان آنها بودند به فکر فرار و شروع جنگ چریکی می‌کنند. عده ای زودتر فرار کرده و به دام می‌افتند. «طرح ما این بود که زندان را به دست گرفته و وسایل ارتباط را قطع کنیم. سپس شب غفلتاً به پادگان عشرت آباد حمله کرده و با اسلحه‌ی به دست آمده عازم شمال شده و در جنگل و کوه‌های آنجا یک جنگ چریکی به راه اندازیم. کسانی که آماده این کار بودند همه واقعاً جنگ آزموده بودند. با هم جلساتی داشتیم. جلسه به این طریق بود که در حیاط وسطی زندان که خیلی بزرگ بود فوتبال بازی می‌کردیم و با دوستانی که برای تماشای فوتبال می‌آمدند تماس می‌گرفتیم، یا به عنوان مریضی به بیمارستان آن جا می‌رفتیم و با هم تماس می‌گرفتیم. بنا بود هوا که گرم شد از زندان فرار بکنیم که بتوانیم در کوه‌ها خودمان را نگه داریم و یا اگر چیزی هم گیر نیامد با سبزی و علف و یا میوه‌های جنگلی یک مدتی خودمان را حفظ کنیم. تقریباً در حدود سیصد نفر قرار بود فرار کنند و آماده بودند که به هر طوری که باشد این کار انجام

بشود. سید فرهاد هم در جلسات ما بود. سید فرهاد یک سیدی بود که قبلاً در بین قم و تهران ژاندارم بوده. گویا یک روز افسر مافوقش دستور می‌دهد برود مأموریت و شب به زنش تجاوز می‌کند. سید بر می‌گردد و رئیسش را کشته و یاغی می‌شود. بعداً قرآن مهر کرده و به او تأمین می‌دهند ولی به او حبس ابد داده بودند. آدم خیلی کم حرف ولی مصممی بود. آدمی بود که می‌شد از لحاظ مسایل جنگی و چریکی روی او حساب کرد. « در این فرار، برخی کشته و شماری دستگیر و به زندان بازگردانده می‌شوند. در سال ۱۳۰۹ در زندان است که با دستگیری عده‌ای از اعضای حزب کمونیست، از جمله جعفر پیشه‌وری، از رهبران و نخستین اعضا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در کنگره موسس انزلی، به بازجویی دوباره و شکنجه کشانیده می‌شود. در این دستگیری در سال ۱۳۰۹ پیشه‌وری، به همراه شماری از اعضا حزب دستگیر شد و در اواخر ۱۳۱۸ محاکمه و به اتهام «قبول فرقه اشتراکی و تبلیغ آن» به «ده سال حبس مجرد و ده سال حبس تأدیبی» محکوم شد. اندکی پیش از شهریور ۱۳۲۰ (پایان حکومت رضا شاه) پس از ده سال محکومیت در ۱۳۱۹ به کاشان تبعید شد. هنوز هویت افتخاری و یارانش برای پلیس سیاسی شناخته شده نیست، اما در پی شکنجه دستگیر شدگان سرانجام از زبان کسی، با سواد و سابقه وی در دانشگاه کتو برای پلیس شناخته شده است. شناسنامه

حمایت تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران از میتینگ اعتراضی در مقابل اجلاس سازمان جهانی کار

نقش و دخالت داشته است. به روال سال‌های گذشته و در شرایطی که وضعیت کار و زندگی کارگران بیشتر از گذشته به وخامت گراییده و دشوارتر شده است، تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران امسال هم، ضمن حمایت از میتینگ اعتراضی مقابل اجلاس سازمان جهانی کار در روز نهم ژوئن، سایر نیروهای چپ و کمونیست و نهادهای مدافع مبارزه کارگران را فرا می‌خواند فعالانه در این حرکت شرکت کنند.

میتینگ‌های اعتراضی، علیه سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی اعتراض کرده و خواهان محکومیت سیاست‌های ضد کارگری جمهوری اسلامی و ایجاد تشکلهای مستقل کارگری و حق اعتصاب برای کارگران در ایران شده‌اند.

تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران در این اعتراضات شرکت داشته و در افشای ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و تشکلهای ضد کارگری وابسته به آن و سرکوب ابتدائی ترین خواسته‌های کارگران

یکصد و ششمین اجلاس سالیانه سازمان جهانی کار در روزهای ۴ تا ۱۷ ماه ژوئن سال ۲۰۱۷ در مقر این سازمان در شهر ژنو برگزار می‌شود. در این اجلاس نمایندگانی از جانب دولت و تشکلهای ضد کارگری دولتی ایران نیز شرکت خواهند کرد.

سال‌هاست که تشکلهای مدافع جنبش کارگری ایران، احزاب و سازمان‌های کمونیست و مبارزین چپ و سوسیالیست، و در سال‌های اخیر شماری از تشکلهای کارگری کشورهای اروپایی، در آستانه برگزاری اجلاس سالیانه این نهاد، با برگزاری

سایت تلویزیون کومه له
www.tvkomala.com



سایت کومه له
www.komalah.org



سایت حزب کمونیست ایران
www.cpiran.org



از سایت‌های حزب
کمونیست ایران
و کومه له
دیدن کنید!



اثر: برتولت برشت و هاینس آیزلر
(در بزرگداشت یاد کمون پاریس که توسط مزدوران نظامی طبقه حاکم سرکوب شد).

نظر به اینکه:

زغال سنگ زیاده بر مصرف موجود است،
و ما بدون آن از سرما می لرزیم،
تصمیم گرفته ایم هم اکنون برویم و آنها را بیاوریم،
به همین دلیل در آینده گرم خواهیم بود.

(برگردان)

نظر به اینکه با تفنگ ها و توپ هایتان
ما را تهدید میکنید،
بنابراین ما تصمیم گرفته ایم
از زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم.

نظر به اینکه

قادر نیستید دستمزدی کافی و پایدار
برای ما در نظر بگیرید،
تصمیم گرفته ایم کارخانه هایمان را پس بگیریم،
زیرا بدون شما نیروی ما برای اداره آنها کافی است.

(برگردان)

نظر به اینکه با تفنگ ها و توپ هایتان
ما را تهدید میکنید،
بنابراین ما تصمیم گرفته ایم
از زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم.

نظر به اینکه:

به حکومت اطمینان نداریم
و بی باوریم به و تعهدات آن،
تصمیم گرفته ایم یک زندگی زیبا
تحت رهبری خودمان بسازیم.

نظر به اینکه شما فقط توپ ها را حالی شده -
و زبان ما را نمی فهمید -
خوب، بهتر آن دیده ایم،
لوله های توپ هایمان را به طرف شما برگردانیم!

ترجمه: فریدون ناظری



قطعه نامه کمونارها

نظر به اینکه:

بر اساس ضعفی که بدان دچاریم
قوانینی گذرانید که بر اساس آن
ما باید برده شما باشیم.
از آنجا که دیگر نمی خواهیم برده باشیم،
قانونتان را زیر پا می گذاریم.

(برگردان)

نظر به اینکه با تفنگ ها و توپ هایتان
ما را تهدید میکنید،
بنابراین ما تصمیم گرفته ایم
از زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم.

نظر به اینکه:

اگر تحمل کنیم غارتمان کنید
گرسنه خواهیم ماند،
پس میخواهیم روشن کنیم که فقط ویتترین مغازه ها
می توانند ما را از نان خوبی جدا کنند که فاقد آنیم.

(برگردان)

نظر به اینکه با تفنگ ها و توپ هایتان
ما را تهدید میکنید،
بنابراین ما تصمیم گرفته ایم
از زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم.

نظر به اینکه:

خانه های ایمنی در اینجا وجود دارند،
و شما ما را از داشتن سقفی بر سر محروم کرده اید،
تصمیم گرفته ایم به آن خانه ها نقل مکان کنیم،
زیرا دیگر به زاغه هایمان قناعت نمی کنیم.

(برگردان)

نظر به اینکه با تفنگ ها و توپ هایتان
ما را تهدید میکنید،
بنابراین ما تصمیم گرفته ایم
از زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم.

هدیه روحانی به طبقه سرمایه دار



دولت روحانی که خود را خدمتگذار طبقه سرمایه دار ایران می داند، همین دو ماه پیش بود که ناچار شد اصلاحیه ضد کارگری قانون کار را زیر فشار فعالان کارگری و در حالیکه در آستانه انتخابات قرار داشت، ریاکارانه از مجلس پس بگیرد تا در فرصتی دیگر آنرا به تصویب برساند، امروز "طرح کارورزی دولت" را به عنوان هدیه تعیین شدنش به ریاست جمهوری، به طبقه سرمایه دار ایران تقدیم می کند.

واقعیت این است که این نه فقط دولت روحانی بلکه کل رژیم با همه دارودسته و جناح هایش، با سپاه پاسداران و ملیونها کارگری که زیر سلطه این نهاد وحشیانه استثمار می شوند، با بخش دولتی و خصوصی و شبه دولتی، با سرمایه گذاران خارجی که دولت روحانی در باغ سبز استثمار نیروی کار ارزان ایران را به آنها نشان می دهد، همه و همه دندان تیز کرده اند تا بیکاری گسترده کنونی را در خدمت هر چه ارزان تر کردن نیروی کار و استثمار شدید تر طبقه کارگر، بکار گیرند.

سؤال این است که این رنج ها و مصائب تا کی ادامه خواهند یافت؟ جمهوری اسلامی در این مسیر تا کجا پیش خواهد رفت؟ مشاهده عینی به ما می گوید، شکافهای طبقاتی در این کشور آنچنان عمیق شده اند، نفرت از سرمایه داران و طبقه حاکم در ایران آنچنان گسترش پیدا کرده است، که عمری چندان طولانی تری را برای این رژیم نمی توان پیش بینی کرد. جامعه و طبقه کارگر ایران یک دوره بیداری در این مقیاسی اجتماعی را طی میکند. این بیداری باید به شکل و سازمانیابی کارگران در مقیاسهای حزبی و توده ای تحول یابد، تا آن گذار بنیادی و سرنوشت ساز، این جامعه را از بربریت سرمایه داری به جهانی سرشار از رفاه و برابری و شادی و آزادی رهنمون شود.

در کارگاهها از معافیت بیمه ای سهم کارفرما برخوردار خواهند شد و تا ۲ سال این معافیت برای کارفرمایانی که این افراد را جذب کنند ادامه خواهد داشت. وی با اشاره به جزئیات نحوه دریافت حقوق و دستمزد این افراد نیز گفت: کارفرمایان تکلیفی برای پرداخت حقوق و دستمزد به آموزش گیرندگان لیسانس و بالاتر نخواهند داشت و دولت مبلغ یک سوم حداقل حقوق را به آنها می پردازد.

بدین ترتیب مشاهده می شود که مطابق این طرح، فارغ التحصیلان دانشگاهی، با دریافت ماهیانه ۳۱۰ هزار تومان، تحت عنوان "کارآموزی"، برای مدت دو سال، توسط سرمایه داران به بردگی کشیده می شوند و بعد از آنهم چنانچه کارفرما مایل باشد، از آنجا که کاری در بیرون در انتظار آنها نیست، با شرایط تحقیر آمیزی، از روی ناچاری در همان موسسه به کار خود ادامه خواهند داد. مطابق این طرح این کارگران تحصیل کرده از شمول همین قانون کار نیم بند جمهوری اسلامی هم محروم می شوند. طی مدت دو سال کار برده وار و با دستمزدی تحقیر آمیز، حق هیچگونه شکایت و اعتراضی نخواهند داشت. تحت عنوان "کارورزی"، به اختیار کارفرما به هر کار شاقی گمارده می شوند.

طرح ارتجاعی "استاد و شاگردی" که تحت عنوان "طرح کارورزی دولت"، لباس فریبکارانه ای بر آن پوشانده شده است، نه برای مقابله با بیکاری، بلکه برای حمایت از سرمایه داران بخش خصوصی، که روحانی خود را حامی آنها می داند، به اجرا درآمده است. در این طرح نه کارفرما و نه دولت موظف به ارائه هیچ درجه ای از خدمات به کارگران نیستند. بر چنین طرحی هیچ قانونی نظارت ندارد و کارگران بر اساس چنین طرحی با حقوقی که حتی بخور و نمیر هم نیست، عملاً در گردونه مناسبات استاد و شاگردی قرار می گیرند.

دولت حسن روحانی در یکی از اولین اقدامات ضد کارگری خود، پس از انتخابات فرمایشی اخیر، ظاهراً برای مقابله با بیکاری، طرح "استاد و شاگردی" احمدی نژادی را که با مقاومت کارگران بی نتیجه مانده بود، از بایگانی بیرون آورده و تحت عنوان "طرح کارورزی دولت" به اجرا گذاشته است. این طرح با استفاده از موقعیت دشوار معیشتی کارگران و بویژه فارغ التحصیلان دانشگاهی، به بهانه کارآموزی آنها را در کارگاهها و مراکز تجاری و بازرگانی، به عنوان "کارورز" و در واقع "شاگرد"، در شرایط تحقیر آمیزی به کار میگیرد. در همان موقع وزیر کار و رفاه اجتماعی دولت احمدی نژاد گفته بود: "برای اشتغال زائی بایستی از ستهائی که در این کشور داریم بهره بگیریم. تا پیش از این به هر مغازه ای که سر می زدید شاگردی وجود داشت که یک حقوق حداقلی می گرفت و به این ترتیب هم کار خود را راه می انداخت و هم کار استاد خود را، و اکنون برای ایجاد شغل نباید این راه را به روی خود ببندیم." اکنون در دولت روحانی تحصیل کردگانی در سطح لیسانس و کارشناس ارشد بایستی در چنین موقعیتی قرار بگیرند.

محمد اکبرنیا، مدیرکل کارایی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی گفته است: "موضوع طرح کارورزی از سال ۸۵ و ۸۶ مطرح بود و سال گذشته نیز به صورت آزمایشی در برخی استانها اجرا شد." وی می افزاید: "فارغ التحصیلان لیسانس و بالاتر امکان استفاده از این طرح را خواهند داشت. فارغ التحصیلان ابتدا با ثبت نام در کاراییهای سراسر کشور سپس با گذشت سه ماه در سامانه کاورزی وزات تعاون، کار و رفاه اجتماعی نام نویسی می کنند که در کارگاهها مشغول دریافت آموزش شوند. دولت هزینه آموزشی این افراد را به کارفرمایان پرداخت می کند و پس از گذشت ۴ تا ۶ ماه، این افراد پس از جذب

به یاد بیست و نهمین سالگرد حمله شیمیایی رژیم عراق به مقرات مرکزی کومه له

منطقه با پیشمرگان کومه له در آن روز خاطره ایست که هرگز از اذهان زدوده نمی شود.

اسامی رفقای جانباخته در بمباران شیمیایی مقرات کومه له در روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷ عبارتند از:

اسماعیل مصطفی زاده

احمد محمدی

بایزید بیاض

پرویز تاجوانچی

حسین سیگاری

سعید محمدی

جلال پینچویی

فرشته رضایی (زهره)

عبدالله هوشیاران

علی حسین محمدی (طهمورث)

فرنگیس شاهوئی

ناصر مردوخ

کریم عبدالله پور

کریم جنتی

مریم مجنون(سعادت)

کمال رضا نژاد

کیومرث مهاجر (جبار)

منوچهر محمودیان (مرتضی)

محمد رسولی خوش صفت

نادر قاضی زاده (آزاد)

محمد عمرعلی

وفا توتونچی

حامد مدرسی

نام این عزیزان برای همیشه بر لوح تاریخ سراسر فداکاری و رزمندگی جنبش کمونیستی ایران خواهد درخشید. امروز آرامگاه این دسته از زنان و مردان تسلیم ناپذیر کومه له و حزب کمونیست ایران در همان محل جانباختنشان به مکانی برای تجدید خاطره خانواده هایشان و تجدید عهد همزمانشان با آرمانهای شریف و انسانی آنها تبدیل شده است.

بی گمان یاد همه این رفقای انقلابی و پیشرو در تداوم راه و پایداری آرمانهای آنها در صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له زنده و پا برجاست.



کردستان ایران و عراق را قطع نماید. ارزیابی رهبری کومه له در آن موقع این بود که تا زمانی که منطقه ای آزاد در کردستان عراق باقی باشد، نبایستی مقرهای مرکزی خود را به مناطق تحت کنترل دولت عراق منتقل کند. این یک موضع گیری سیاسی بود که در خدمت امر مقاومت در برابر رژیم های جمهوری اسلامی و بعث عراق قرار داشت. این سیاست همچنین ادامه سیاست کومه له و حزب کمونیست ایران در قبال جنگ ایران و عراق نیز بود. سیاستی که جنگ را از هردوسو ارتجاعی میدانست و خواهان قطع فوری آن بود.

استقرار مقرات کومه له در این مناطق عملا ما را با مردم کردستان عراق و نیروهایی که بر علیه رژیم بعث می جنگیدند، هم سرنوشت ساخته بود. صدماتی که بر نیروهای ما در این دوره وارد آمد در واقع بخشی از رنجها و مصائبی بودند که مردم کردستان عراق بطور روزمره با آن دست و پنجه نرم می کردند.

به محض رسیدن خبر بمباران شیمیایی مقرات کومه له به شهر رانیه، هزاران نفر از مردم این شهر برای کمک به پیشمرگان مجروح و مصدوم کومه له بسیج شدند و از هر امکانی که در دسترس داشتند برای کمک به رفقای آسیب دیده این رویداد بهره جستند. بسیاری از پزشکان و داروخانه های شهر سلیمانیه نیز علیرغم هشدارهای رژیم عراق، در امر مداوای مصدومات کومه له نهایت همکاری به عمل آوردند. همستگی شورانگیز مردم کردستان عراق و بویژه مردم شهر رانیه و روستاهای این

عصر روز ۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۶۷، مقرات مرکزی کومه له واقع در دره "بوتی" در ۲۰ کیلومتری شمال شهر "رانیه" در کردستان عراق بوسیله هواپیماهای جنگی رژیم جنایتکار بعث عراق هدف بمباران شیمیایی قرار گرفت. در این تهاجم جنایتکارانه ۲۳ تن از اعضاء و کادرهای حزب کمونیست ایران و کومه له جانباختند و نزدیک به ۱۵۰ نفر نیز مصدوم و مسموم شدند. این رفقا از زمره لایق ترین و رزمنده ترین پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از چهره های سرشناس، قدیمی و محبوب در میان توده های مردم بودند. آنها بر علیه ستم و استعمار و بی حقوقی توده های کارگر و زحمتکش، بر علیه جنگ و جنایات ناشی از آن، در دفاع از حقوق اولیه مردم کردستان، بپاخاسته و تمامی زندگانی خود را وقف مبارزه ی بی امان با نظام سرمایه داری و همه مصائب و ستم های آن کردند.

این عزیزان جانباخته از زمره انسانهای وارسته ای بودند که با شور انقلابی و قلبی سرشار از امید، از نقاط مختلف کردستان و دیگر شهرهایی ایران با پیوستن به صفوف کومه له و حزب کمونیست ایران همراه و همدوش هم با تحمل مخاطرات فراوان، در ارگانهای مرکزی کومه له و نیز رادیو صدای حزب کمونیست ایران فعالیت می کردند.

این نخستین بار نبود که مقرهای نیروی پیشمرگ کومه له در کردستان عراق هدف حمله هوایی و یا توپخانه ی ارتش عراق قرار می گرفت. قبلا از این نیز بارها قرارگاههای مرکزی کومه له در منطقه "مالومه" و در همین دره "بوتی" نیز، مورد حمله قرار گرفته بودند. نقاط مزبور جزو مناطقی بودند که خارج از کنترل دولت عراق قرار داشتند و نیروهای پیشمرگ اتحادیه میهنی کردستان و دیگر از احزاب و نیروهای سیاسی مخالف رژیم عراق در آن حضور داشتند. رژیم عراق با تحت فشار قرار دادن کومه له در این مناطق می خواست ما را وادار سازد که مکانهای استقرار نیروی مسلح خود را از مناطق آزاد به مناطق تحت کنترل ارتش خود منتقل کند و مراودات بین نیروهای پیشمرگ